

چشم انداز وخامت اوضاع اقتصادی و ورشکستگی مالی دولت

باراک اوباما، تغییر سیاست خارجی آمریکا و ادامه مناقشه در اشکالی دیگر

حدود دو ماه پس از برملا شدن ابعاد جهانی بحران اقتصادی نظام سرمایه‌داری و کاهش بهای هر بشکه نفت به کمتر از ۶۵ دلار، سران و مقامات جمهوری اسلامی، یکی پس از دیگری نگرانی خود را نسبت به از دست رفتن نیمی از درآمدهای حاصل از نفت ابراز می‌دارند و هشدار می‌دهند که ممکن است با کاهش بیشتر بهای نفت، اوضاع اقتصادی، از آنچه که اکنون هست وخیمتر شود.

رئیس کل بانک مرکزی اعلام کرد که با روند فعلی قیمت نفت، تا پایان سال جاری ۵۴ میلیارد دلار از درآمد کشور تحقق نخواهد یافت. وی در عین حال گفت که هم‌اکنون بسیاری از کارخانه‌ها با حدود ۲۵ درصد ظرفیت خود کار می‌کنند. رئیس مجمع تشخیص مصلحت حکومت اسلامی که بیش از تمام سران رژیم از نقش نفت و درآمدهای آن در تغذیه و بقا دستگاه دولتی انگل جمهوری اسلامی آگاه است، بحران اقتصادی جهانی را "برای کشورها کشنده" توصیف کرد و پس از مجادله با گروه‌هایی از درون رژیم که به این بحران کم بها می‌دهند یا اساساً آن را معجزه ای برای تنبیه قدرتهای بزرگ جهان می‌دانند، گفت: "اولین موجی که به ما می‌رسد، ارزانی نفت است و لذا این موضوع خسارات بزرگی برای ما به وجود خواهد آورد. این موج خطرناک بیشتر متوجه کشورهای نفتی است و لذا باید امواج اش را مهار کنیم، زیرا این موج می‌تواند برای کشاورزی و صنعت ما بسیار سنگین باشد."

تردیدی نیست که نگرانی رژیم بیش از آنچه که ابراز می‌شود جدی‌ست، چرا که در ایران نه فقط موجودیت دستگاه دولتی، بلکه تمام اقتصاد به نحوی از انحاء به درآمد نفت گره خورده است و این احتمال وجود دارد که علیرغم وجود دو

از صفحه ۲

جهان سرمایه و ثروت به لرزه درآمده است (۲)

در صفحه ۱۰

چند روزی بیشتر به پایان دوران ریاست جمهوری جرج بوش باقی نمانده است. هر چقدر به پایان این دوره، نزدیک‌تر می‌شویم، بر تلاش آمریکائی‌ها برای کاهش تنش‌های دیرین میان جمهوری اسلامی و آمریکا نیز افزوده می‌شود. مجموعه اظهار نظرهای مستقیم و غیر مستقیم برخی شخصیت‌ها، سناتورها و مقامات رسمی آمریکا و همچنین مطالبی که در رسانه‌های این کشور انعکاس می‌یابد، این مفهوم را بیان می‌دارند که سیاست‌های گذشته دولت آمریکا، یعنی سیاست‌های دولت بوش در قبال ایران، نتایج مطلوب را در پی نداشته است و باید تغییر کنند. شواهد موجود حاکی از آنست که، آمریکا دارد خود را برای مذاکرات جدی‌تری پیرامون مسائل مورد اختلاف آماده می‌کند تا با جمهوری

اسلامی، به نوعی توافق و سازش برسد. اگر تا کنون، دولت بوش، فعالیت‌های هسته‌ای جمهوری اسلامی را به محور اصلی مناقشات فی‌مابین تبدیل نموده و توقف غنی‌سازی اورانیوم را، پیش‌شرط هرگونه مذاکره قرار داده است، اگر که شرط و شروط بوش برای مذاکره متحقق نشده است و سیاست تشدید فشار و تهدید نیز با شکست و بن‌بست روبرو شده است، اکنون زمان آن فرا رسیده است که آمریکا از این شرط و شروط عدول کند و بدون هیچ قید و شرطی با جمهوری اسلامی وارد گفتگو و مذاکره شود. روی کرد آمریکا به این سیاست، نه از روی تصادف، و نه مبتنی بر اراده این یا آن فرد و رئیس جمهور و به طریق اولی نه به دلیل قدرت جمهوری

در صفحه ۳

"معجزه" ایسلند هم پوچ از کار درآمد

شاید ایسلند، به دلیل جغرافیای طبیعی خود، جزیره ای تک افتاده در میان آب‌های سرد دریای آتلانتیک شمالی باشد، اما در پهنه جغرافیای اقتصادی جهان کنونی، هیچ جزیره ای، حتی به دور افتادگی ایسلند هم، نمی‌تواند تنها مانده و خود را از شبکه بین‌المللی مناسبات مالی دور نگهدارد. شبکه نامرئی ای، که بیش از یک قرن است کشورهای معظم سرمایه‌داری به واسطه آن، تمام جهان را به اسارت و بندگی خود کشیده‌اند.

بحران مالی که اکنون دنیای ثروت و سرمایه را به لرزش درآورده، در هفته‌های اخیر طعمه دیگری را در پیشگاه خدای "سرمایه" قربانی نمود. قربانی، این بار، بانک و موسسه مالی عظیمی نبود که در گوشه و کنار جهان به افلاس و ورشکستگی کشیده می‌شد، بلکه کشوری به نام ایسلند و تمام حیات اقتصادی آن بود که در معرض نیستی و نابودی کامل قرار داشت.

در صفحه ۴

معلمان، برای تحقق مطالباتشان راهی جز مبارزه ندارند

بیش از یک دهه است که معلمان برای تحقق خواست‌هایشان مبارزه می‌کنند. در این مدت، شیوه‌های مختلف مبارزه را به کار بسته‌اند. به مسئولان رژیم نامه نوشتند، در مقابل ادارات آموزش و پرورش هر شهر و استان، تجمعات اعتراضی برگزار کردند، دست به اعتصاب زدند، تشکل‌های صنفی خودشان را به وجود آوردند، در مقابل مجلس و ساختمان وزارت آموزش و پرورش تجمعات اعتراضی ده‌ها هزار نفری برپا کردند، اما به رغم این که در طول تمام این سال‌ها شرایط زندگی معلمان مدام وخیم‌تر شده است، واکنش رژیم نسبت به این اعتراضات و مطالبات بر حق معلمان، سرکوب، تبعید، انفصال خدمت، زندان، شکنجه بوده است. در ده سال گذشته و در روند مبارزاتی جنبش

در صفحه ۶

جنبش دانشجویی،

و ماه‌هایی که پیش رو دارد

با شروع سال تحصیلی جدید، اگر چه مسئله خاصی در دانشگاه‌های ایران اتفاق نیفتاد، اما نیروهای امنیتی رژیم جهت مرعوب ساختن دانشجویان، فعالیت چشمگیری را آغاز کرده‌اند. نیروهای اطلاعاتی، برای پیشگیری از عواقب سیاست سرکوبگرانه رژیم، پیش از هر چیز به سیاست ارباب دانشجویان روی آورده‌اند.

ارگان‌های امنیتی با همدستی تعدادی از نشریات وابسته، برای ایجاد فضای وحشت در دانشگاه‌ها و طرح اتهامات سیاسی، وارد عرصه‌های جدید مقابله با جنبش دانشجویی شده‌اند. احضار پی‌در پی دانشجویان به کمیته‌های سرکوب انضباطی، جلوگیری از ادامه ی تحصیل دانشجویان ستاره دار، تهدید و بازداشت فعالین دانشگاه‌های کشور از جمله شیراز، زنجان و

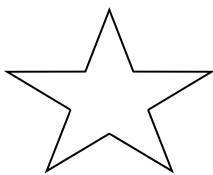
در صفحه ۵

چشم انداز وخامت اوضاع اقتصادی و ورشکستگی مالی دولت

برای حکومت اسلامی پدید آورد. این بحران که هم اکنون با کاهش درآمدهای نفتی، نخستین نشانه‌های آن پدیدار شده است، می‌تواند با کاهش بیشتر درآمد نفت، دولت را با ورشکستگی مالی روبه‌رو سازد.

جمهوری اسلامی اما چه راهی برای مقابله با این ورشکستگی مالی دارد؟ در کوتاه مدت تلاش خواهد کرد با استفاده از صندوق ذخیره ارزی خود که رقم آن ۲۵ میلیارد دلار اعلام شده است و فروش ته‌مانده کارخانه‌ها و مؤسسات دولتی، گرفتن قرض از بانک مرکزی، خود را بر سر پا نگه دارد. اما این نیز مشروط است به همان کاهش ۵۴ میلیارد دلاری درآمد نفت تا پایان سال جاری. با توجه به اینکه هم‌اکنون مخارج دولت بیش از این از طریق نفت تأمین می‌شود، چنانچه بهای نفت به کمتر از ۵۰ دلار کاهش یابد، در آنصورت، وضعیت مالی دولت به نحوی وخیم خواهد شد که راه دیگری جز گرفتن قرض‌های هنگفت از بانک مرکزی و بالنتیجه صدور مقادیر کلانی اسکناس بی ارزش نخواهد داشت. این وضعیت می‌تواند بسته به وخامت بحران جهانی و کاهش بیشتر درآمد از نفت، دولت را با ورشکستگی مالی روبه‌رو سازد. با توجه به ابعاد گسترده بحران اقتصادی جهان سرمایه‌داری و بالنتیجه کاهش روزافزون بهای نفت، احتمال این ورشکستگی مالی دولت بیش از پیش تقویت می‌گردد.

نتیجه مجموع این اوضاع برای توده‌های کارگر و زحمتکش مردم ایران چه خواهد بود؟ عمیق‌تر شدن رکود اقتصادی، منجر به بیکار سازی‌های وسیع‌تر و افزوده شدن میلیون‌ها تن دیگر از کارگران به ارتش بیکاران خواهد شد. سرمایه‌داران در همان حال تلاش خواهند کرد بیش از گذشته از حربه بیکار سازی، برای تشدید استثمار و کاهش دستمزد و مزایای کارگران استفاده کنند. علاوه بر این دولت تلاش خواهد کرد، بار هزینه‌های خود را بیش از پیش، مستقیم و غیر مستقیم بر دوش توده‌های زحمتکش مردم قرار دهد. افزایش قرض‌های دولت از بانکها نیز فوری‌ترین نتیجه‌اش کاهش مداوم ارزش پول، افزایش قیمت‌ها و رسیدن نرخ تورم به ابعادی بی سابقه خواهد بود. بنابر این، از هر جهت، وضعیت مادی و معیشتی توده‌های زحمتکش مردم وخیم‌تر خواهد شد و فقر و فلاکت ابعاد گسترده‌تری به‌خود خواهد گرفت. طبیعی‌ست که تحت چنین شرایطی تضادهای طبقاتی نیز تشدید شوند و مبارزات علیه رژیم جمهوری اسلامی و نظام اقتصادی-اجتماعی که مسبب تمام این بدبختی و فلاکت‌اند وسعت گیرد. نتیجه نهانی این مبارزه وابسته به نقشی‌ست که طبقه کارگر در آن بر عهده خواهد گرفت.



خطر روبه‌رو شوند، بلکه توقف اعتبارات مالی سطح کلان، عامل مهمی در این میان خواهد بود. کارخانه و مؤسسات تولیدی دیگر که به واردات مواد اولیه، قطعات یدکی و واسطه‌های وابسته‌اند، در نتیجه کمبود ارز و اعتبارات دولتی با مشکلات جدی روبه‌رو می‌شوند. از حجم صادرات و حتی صادرات کالاهای غیر نفتی کاسته خواهد شد. دولت تحت تأثیر کاهش درآمدهای نفتی، واردات کالاهای مصرفی را کاهش خواهد داد. این مسئله باعث افزایش بیشتر بهای کالاهای مصرفی و تنزل قدرت خرید مردم خواهد شد. این تنزل باز هم افزون‌تر از پیش، قدرت خرید را کاهش می‌دهد و تأثیر خود را بر تولیدات و رکود برجای خواهد گذاشت. کاهش درآمد نفت، همراه با کاهش اعتباراتی خواهد بود که دولت در اختیار سرمایه‌داران بخش خصوصی قرار می‌دهد، لذا از دامنه سرمایه‌گذاری و تولید کاسته خواهد شد. پروژه‌هایی که دولت عهده‌دار آنهاست، خواه در سطح صنعتی و خدماتی کلان و یا پروژه‌های محدود عمرانی، اگر کلاً متوقف نشوند، لاقلاً محدود می‌گردند. این نیز تأثیر خود را بر رکود موجود برجای خواهد گذاشت.

در اینجا مسائل مربوط به تحریم‌ها و تأثیر آن را بر اقتصاد ایران کنار می‌گذاریم. با توجه به همین چند عاملی که به آنها اشاره شد، روشن است که تحت تأثیر بحران جهانی و نیز کاهش درآمدهای دولت از نفت، اوضاع اقتصادی باید به شدت وخیم شود. اگر رکود در اقتصاد جهانی به درازا بکشد و درآمدهای حاصل از نفت و گاز به حدی کاهش یابد که حتی جوانبگوی تأمین مخارج دولت، از نفت نباشد، در آن صورت، بحران اقتصادی در ایران می‌تواند، به فروپاشی کامل اقتصاد بینجامد.

اما کاهش درآمد نفت، می‌تواند یک نتیجه فوری‌تر داشته باشد و آن ورشکستگی مالی دولت است. جمهوری اسلامی بنا به خصلت فوق ارتجاعی خود، دولتی‌ست با یک دستگاه عریض و طویل بوروکراتیک، نظامی و مذهبی. منبع اصلی تغذیه این موجود انگل، درآمدهای کلان نفت در ایران است. بدون این درآمد، این دستگاه دولتی یک روز هم نمی‌تواند دوام آورد. بنابر این پوشیده نیست که کاهش درآمدهای نفت، تا چه حد تهدیدکننده موجودیت این دستگاه انگل می‌باشد. به رغم اینکه در طول سه سال گذشته، درآمدهای دولت از نفت به بیش از ۳ برابر افزایش یافته است، اما همانگونه که پیش از این اشاره شد، بلعین لاقلاً بخش اعظم این درآمد هنگفت توسط دستگاه دولتی کفایت نکرده بلکه هم‌اکنون رقمی نزدیک به ۲۰۰ هزار میلیارد ریال به بانکها بدهکار است. تازه ۶ ماه از سال، گذشته است که هیئت دولت با کسری بودجه روبه‌روست و از مجلس تقاضای بودجه اضافی کرده است. تحت چنین شرایطی بدیهی‌ست که کاهش بهای نفت و بالنتیجه درآمد دولت، یک بحران مالی جدی

انحصار در تعیین بهای نفت یعنی انحصار معدن و انحصار اوپک، بهای نفت تحت تأثیر رکودی که مدام در جهان سرمایه‌داری ژرف‌تر می‌شود، بسیار پائین‌تر از حداکثر ۵۰ دلار در هر بشکه نفت قرار گیرد، در آن صورت نه فقط اقتصادی که به واردات متکی‌ست و هم‌اکنون حجم معادل دلاری آن به‌متجاوز از ۷۰ میلیارد دلار می‌رسد، با هرج و مرج و فروپاشی روبه‌رو می‌شود، بلکه دولت نیز با ورشکستگی مالی روبه‌رو می‌گردد. ابعاد تأثیرات کاهش بهای نفت وقتی بیشتر آشکار می‌گردد که این واقعیت را مد نظر قرار دهیم که اقتصاد سرمایه‌داری ایران، نه فقط در یک رکود مزمن گرفتار است، بلکه نرخ رشد تورم نیز ابعاد حیرت‌آوری به خود گرفته است. همانگونه که اشاره شد، رئیس کل بانک مرکزی می‌گوید، "بسیاری از کارخانه‌ها با حدود ۲۵ درصد ظرفیت خود کار می‌کنند"، آمار و اطلاعات انتشار یافته از سوی بانک مرکزی حاکی‌ست که رقم تشکیل سرمایه ثابت ناخالص در سال گذشته به ۲/۱ درصد کاهش یافت که کمترین میزان در طول یک دهه گذشته است. روزنامه "سرمایه" خبر از بدهکاری‌های کلان دولت و شرکت‌های دولتی به بانک‌ها می‌دهد و می‌نویسد: بدهی دولت به بانک‌ها که در پایان سال ۸۳ رقمی بالغ بر ۳۶ هزار و ۷۹۳ میلیارد ریال بود، در سال ۸۶ با ۱۴۷ درصد رشد، به ۹۰ هزار و ۸۸۱ میلیارد ریال رسید. علاوه بر این میزان بدهی دولت به بانک مرکزی در سال ۸۶، به ۹۷ هزار و ۸۴۲ میلیارد ریال رسید. وزیر کار اعلام کرد که در شش ماهه سال جاری، گذشته از بیکاران در بخش کشاورزی، ۲۵۰ هزار تن بیکار شدند. بانک مرکزی پیش از این افزایش نرخ تورم را در شهریور ماه امسال نسبت به سال گذشته حدود ۳۰ درصد اعلام کرده بود که در این میان شاخص بهای خوراکی‌ها و آشامیدنی‌ها افزایشی معادل ۷/۴۰ درصد را نشان می‌دهد.

تمام آمار و ارقامی که به آنها اشاره شد، ماحصل اوضاع اقتصادی، در دورانی‌ست که بهای هر بشکه نفت تا حدود ۱۴۰ دلار افزایش یافته بود. اکنون تحت تأثیر بحران جهانی و کاهش بهای نفت چه اتفاقاتی می‌تواند در اقتصاد رخ دهد؟ آنچه مسلم است، رکود ژرفی که هم‌اکنون بر تولید حاکم است عمیق‌تر خواهد شد. دلایل متعددی هم برای آن وجود دارد. یک سر تمام فعالیتهای اقتصادی در ایران اعم از تولید، بازرگانی و خدمات، به نفت و درآمدهای نفتی وصل است. بحران اقتصادی جهان، باعث می‌شود که از حجم سرمایه‌گذاری‌های بین‌المللی که هم‌اکنون نیز محدود است، باز هم کاسته شود. تا جایی که سرمایه‌بین‌المللی در بخش نفت و گاز قرار است فعالیت داشته باشد، این سرمایه‌گذاری‌ها کاهش خواهد یافت. نه فقط از آن رو که کاهش بهای نفت آن را تحت تأثیر قرار می‌دهد، و یا عجلاناً سرمایه‌داران انحصاری جهان پول‌های نقد خود را به جریان نمی‌اندازند که با

باراک اوباما، تغییر سیاست خارجی آمریکا و ادامه مناقشه در اشکالی دیگر

اسلامی، بلکه ناشی از شکست سیاست های آمریکا در عراق و افغانستان، و افول موقعیت سیاسی و اقتصادی آمریکا در عرصه داخلی و بین‌المللی است.

اگر چه از مدت ها قبل، مقدمات پیشبرد این سیاست فراهم شده و زمینه‌های روحی-روانی آن نیز تدارک دیده شده است و حتا راه و روش های مختلفی نیز برای گشوده شدن باب مذاکرات رسمی ایران و آمریکا به آزمون گذاشته شده است، اما رسالت نهایی پیشبرد آن، بر عهده دمکرات‌ها گذاشته شده است که در آینده نزدیک، سکان ریاست جمهوری آمریکا را به دست خواهند گرفت.

اعزام و ارسال پیک ها و نامه های مختلف از طرف سناتورها و نمایندگان کنگره آمریکا به جمهوری اسلامی و خواست ملاقات و مذاکره، از جمله همین تلاش‌هاست.

روز چهارشنبه ۲۴ مهر، علی لاریجانی رئیس مجلس که برای شرکت در اجلاس اتحادیه بین‌المجالس در ژنو به سر می‌برد، در این مورد گفت: "برخی نمایندگان آمریکا از جمله شخصیت های سطح بالا و سناتورها، نامه هایی برای ایران فرستاده اند و درخواست مذاکره و گفتگو کرده‌اند که جمهوری اسلامی این موضوع را بررسی می‌کند."

افزون بر تلاش آمریکا برای زمینه سازی برقراری ارتباط رسمی از طریق ارسال پیک و پیغام و یا ملاقات های حضوری و "تصادفی!" برخی مقامات آمریکایی و ایرانی در نشست‌ها و نهادهای بین‌المللی، موضوع گشایش دفتر حفاظت منافع آمریکا در تهران نیز که بحث آن از حدود سه ماه پیش به روزنامه واشنگتن پست کشیده شد، یکی دیگر از راه‌هایی بوده است که آمریکا برای ارزیابی از میزان آمادگی طرف مقابل جهت برقراری رابطه رسمی و زمینه سازی برای ایجاد چنین رابطه ای، آن را پیش پای جمهوری اسلامی قرار داده است. بحث گشایش دفتر حفاظت منافع آمریکا در تهران، تا جایی پیش رفت که "شان مک کورمک" سخنگوی وزارت خارجه آمریکا، از تأسیس این "دفتر" در آینده نزدیک خبر داد و حتا تاریخ اواسط نوامبر را نیز مطرح کرده است.

هر چند لاریجانی رئیس مجلس، احتمال افتتاح دفتر حفاظت منافع آمریکا در تهران را، "بیشتر یک اقدام سیاسی مودبانه" تلقی کرده است تا یک تصمیمی که بخواهد به مرحله اجرا گذاشته شود، اما احمدی نژاد که در طی یکی دو ماه اخیر مواضع نرم‌تر و تعدیل یافته تری نسبت به آمریکا داشته است از این طرح وزارت خارجه آمریکا استقبال کرده است و متکی، وزیر خارجه جمهوری اسلامی نیز اعلام نموده است؛ اگر آمریکا درخواست رسمی در این مورد ارائه کند، ایران آن را مورد بررسی قرار می‌دهد.

اضافه بر موضوع گشایش دفتر حفاظت منافع آمریکا در تهران، برخی رویدادها و اظهار نظرهای دیگر مقامات آمریکایی نیز، بر ضرورت تغییر سیاست خارجی دولت آمریکا مهر تأیید می‌گذارند و نشان می‌دهند که در وضعیت سیاسی و اقتصادی کنونی بویژه با توجه به بحران عمیق مالی و اقتصادی، آمریکا راه

دیگری ندارد جز آنکه در برخی سیاست های خود، منجمله سیاست خارجی تجدید نظر کند و تا آنجا که مسأله به ایران برمی‌گردد، نسبت به اتخاذ و پیشبرد سیاست گفتگو و مذاکره با جمهوری اسلامی و برقراری مناسبات رسمی، جدی تر باشد. بیهوده نیست که دمکرات‌ها، آشکارتر از گذشته با سیاست های بوش مخالفت می‌کنند، برای تغییر این سیاست‌ها پیشقدم شده و خود را برای تغییر این سیاست‌ها آماده می‌کنند.

یک نمونه مخالفت دمکرات‌ها، عکس‌العمل آن‌ها در برابر قطعنامه الزامی بوش (قطعنامه ۳۶۲) برای محاصره دریائی ایران است که در اردیبهشت سال جاری به مجلس نمایندگان آمریکا ارائه شد. این قطعنامه که مورد تأیید ۲۰۰ نماینده قرار گرفت، سرانجام در اثر اعتراضات مخالفان سیاست های بوش و گروه های ضد جنگ، از دستور کار مجلس خارج گردید و مسکوت گذاشته شد. بر مبنای این قطعنامه، که دمکرات‌ها شدیداً با آن مخالفت کرده اند، "از طریق ممنوعیت صدور بنزین به ایران و اعمال نظارت های شدید بر اشخاص، وسائل نقلیه، کشتی ها، قطارها و محموله‌هایی که به ایران وارد و یا از این کشور خارج می‌شوند، فشار بر جمهوری اسلامی تشدید می‌شود"، "رابرت وکسلر" نماینده وابسته به حزب دمکرات و عضو کمیته امور خارجی مجلس نمایندگان در این مورد می‌گوید: "من نمی‌خواهم حتا کوچک‌ترین منفذی را برای بوش باز بگذارم تا بطور یکجانبه، این ملت را به مسیر فاجعه‌بار دیگری یعنی جنگ در ایران سوق دهد".

یک سرهنگ بازنشسته نیروی هوایی آمریکا، ضمن اشاره به بحران مالی و اقتصادی و تحولات بعد از درگیری گرجستان و روسیه می‌گوید "رئیس جمهور آینده آمریکا هر کس که باشد، اوبامای صلح‌جو و یا مک‌کین جنگ طلب، اولویت سیاست خارجی خود را باید بر اساس تعامل و همکاری در مورد ایران پایه گذاری کند". "فلینت لورت" عضو سابق شورای امنیت ملی آمریکا نیز می‌گوید "رئیس جمهور بعدی باید سیاست آمریکا در قبال ایران را به طور اصولی تغییر دهد، همان کاری که نیکسون در اواخر دهه ۱۹۷۰ با چین کرد".

این رویدادها و نقل قول‌ها نیز به خوبی نشان می‌دهند که آمریکا راهی جز تغییر سیاست خارجی خود در مقیاس عمومی ندارد و روی‌کرد آمریکا به مذاکره با جمهوری اسلامی نیز، یک نیاز و ضرورت است. نیاز و ضرورتی که بسیاری از جمهوریخواهان آمریکا نیز به آن پی برده‌اند، تا جایی که، "رابرت گیتس" وزیر دفاع آمریکا نیز عدم برقراری رابطه رسمی میان دو کشور را ناشی از "سازش ناپذیری" جمهوری اسلامی قلمداد می‌کند. "رابرت گیتس" در سخنرانی اوائل اکتبر خود در دانشگاه ملی امور دفاعی آمریکا، ضمن اشاره به ملاقات برژینسکی و بازرگان در ۲۹ سال قبل در الجزیره، می‌گوید: برژینسکی در این ملاقات گفت که آمریکا، انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی را به رسمیت می‌شناسد و حتا قول داد سلاح‌هایی را که قرارداد آن با شاه بسته شده بود، در اختیار جمهوری اسلامی بگذارد، اما هیأت

ایرانی مرکب از بازرگان (نخست وزیر)، چمران (وزیر دفاع) و یزدی (وزیر خارجه) بر تحویل دادن شاه اصرار داشتند. نام برده همچنین به این مسأله اشاره کرد که "از آن زمان به بعد هم، همه دولت‌ها، به نحوی دست دوستی به سوی ایران دراز کرده‌اند، اما این تلاش‌ها به علت سازش ناپذیری جمهوری اسلامی، با ناکامی روبرو شده است".

رجعت رابرت گیتس وزیر دفاع دولت بوش به اجلاس ۲۹ سال پیش که خود او نیز در آن حضور داشته است، بیان چیز دیگری جز آمادگی آمریکا برای مذاکره با ایران و عادی سازی روابط فیما بین نیست. لزوم گفتگو و مذاکره با ایران، بارها توسط سیاستمداران و رسانه های مختلف آمریکایی مطرح شده است. باراک اوباما، نامزد حزب دمکرات برای ریاست جمهوری، که به احتمال خیلی زیاد، رئیس جمهور آمریکا خواهد شد، صریحاً گفته است در صورت پیروزی بر رقیب جمهوری خواه خود، حاضر است بدون پیش شرط، با مقامات جمهوری اسلامی وارد گفتگو شود. بسیاری از شخصیت‌های سیاسی معروف وابسته به جمهوری خواهان مانند کالین پاول که در اولین دولت بوش، سمت وزیر خارجه را عهده دار بود و یا هنری کیسینجر و جیمز بیکر که این دو نیز جزو جمهوریخواهان اندوسیمت وزیر خارجه را برعهده داشته‌اند، از باراک اوباما پشتیبانی کرده‌اند.

جمهوری اسلامی نیز تمایل خود برای مذاکره و برقراری مناسبات رسمی با آمریکا را پنهان نکرده است. جمهوری اسلامی نیز، اگر چه با کمی تردید و دودلی، که ریشه‌اش در اختلافات جناح‌های حکومتی است، اما در همین مسیر گام می‌زند و آمادگی خود را برای مذاکراتی که برایش پیش شرط گذاشته نشده باشد، اعلام کرده است. سران جمهوری اسلامی، قطع ارتباط و مناسبات رسمی را، بر گردن آمریکا می‌اندازند. احمدی نژاد که اوائل اکتبر برای شرکت در مجمع عمومی سازمان ملل، به نیویورک سفر کرده بود نیز مطرح کرد که طرف آمریکا قطع ارتباط کرده است و ابراز امیدواری نمود که رئیس جمهور بعدی آمریکا، گام‌هایی برای پایان دادن به این وضعیت بردارد.

مذاکره ایران و آمریکا، فی‌نفسه موضوع تازه‌ای نیست. جمهوری اسلامی، صرف نظر از اینکه طی سه دهه حاکمیت خود، به روش‌های مختلفی، آشکارا یا در پشت پرده، با واسطه یا بدون واسطه، با دولت آمریکا مناسبات و بده بستان‌های سیاسی داشته است، لاقلاً سه بار، با آمریکا، نشست رسمی داشته است و ظاهراً صرفاً پیرامون مسأله عراق به گفتگو پرداخته است و دور چهارم این گفتگوها نیز تدارک دیده می‌شود. اگر که در طی چند سال اخیر، مهم‌ترین مانع برقراری ارتباط و مناسبات رسمی میان ایران و آمریکا، فعالیت های هسته‌ای جمهوری اسلامی و غنی‌سازی اورانیوم بوده است، با پایان یافتن دوره ریاست جمهوری بوش، این مانع از میان برداشته می‌شود.

پایان دوران ریاست جمهوری بوش، اگر چه پایان شرط و شروط مذاکره برای حل مناقشه

"معجزه" ایسلند هم پوچ از کار درآمد

شاید در نگاه اول و در شرایطی که پایه های مناسبات سرمایه در چهار گوشه جهان به لرزه افتاده، تجربه کشور کوچکی نظیر ایسلند، با جمعیتی کمی بیش از ۳۰۰ هزار نفر، تنها یکی از ظواهر بحران عمیق و جدی کنونی باشد، اما خود ویژگی آن در این واقعیت نهفته است که همه پیش شرط های لازم برای به نتیجه رسیدن سیاست های نئولیبرالی اقتصاد در این کشور فراهم بود. نقش دولت در حیات اقتصادی به حداقلی برابر با صفر می رسید و هر گونه محدودیتی در برابر سرمایه های سوداگرا سر راه برداشته شده بود. به دیگر کلام، سرمایه داران می توانستند بی هیچ دردسر "بهشت آسمانی" خود را، که وعده آنرا به کارگران و زحمتکشان می دادند، در ایسلند برپا کنند. به این اعتبار، تجربه این کشور به روشنی خصلت نمای تناقضات ذاتی مناسبات اقتصادی را به نمایش می گذارد که تمام جهان را به آستانه نابودی کشانده است.

سقوط یکی از بزرگترین بانک های آمریکا و چهارمین بانک سرمایه گذاری جهان به قعر ورشکستگی در اواسط ماه سپتامبر، تبعات وسیعی را به همراه داشت. در ایسلند، سه بانک بزرگ و عمده این کشور، که سرمایه های آنها از راه استقراض از بانک های آمریکا تامین می شد، یکی پس از دیگری به ورشکستگی کشیده شدند. در طی چند روز، نرخ برابری پول این کشور با یورو، سقوطی بی سابقه و حیرت آور داشت. با کاهش لحظه به لحظه ارزش پول ایسلند، بانک های دیگر کشورهای جهان هرگونه معامله با ارز این کشور را متوقف نمودند. سقوط بی وقفه ارزش سهام در بازار بورس، دولت را وادار نمود که برای جلوگیری از ورشکستگی کامل اقتصاد ایسلند، مرکز معاملات بورس این کشور را برای چند روز تعطیل کند. امری که برای متولیان معبد سرمایه تا چند روز پیش از این، همچون "کفر ابلیس" می نمود. برغم این اقدامات، وضعیت اقتصادی هر لحظه وخیم تر می شد و سرانجام چاره دیگری جز دولتی شدن برای نجات این سه بانک باقی نماند. اما در صندوق دولت پولی نبود که بتواند سهام این بانک ها را خریداری کرده و آنها را از خطر ورشکستگی نجات دهد. تنها راه موجود در این شرایط، اخذ وام از بانک ها و موسسات مالی بین المللی بود. اما با تشدید لحظه به لحظه بحران مالی جهانی و سقوط مداوم ارزش سهام در بازارهای بورس، روشن بود که بانک ها و موسسات خصوصی سرمایه گذاری هم قادر نخواهند بود که میلیارد ها یورو سرمایه پولی را در اختیار دولت ایسلند قرار دهند. ابعاد بحران به حدی بود که فقط دولت های بزرگ سرمایه داری می توانستند به قربانی مناسبات بیماری که خود پاسدار و حافظ آن هستند، یاری رسانند. در این شرایط دولت ایسلند برای اخذ وام ابتدا به سوی اتحادیه اروپا روی آورد، اما به دلیل عدم عضویت در این اتحادیه، پاسخ منفی بود. با رد تقاضای وام از سوی اتحادیه اروپا، دولت ایسلند، سر خورده از "دوستان خود"، نگاه خود را برای یافتن "دوستان تازه" به سوی شرق اروپا و

روسیه متوجه نمود. دولت روسیه به فوریت با پرداخت وامی به مبلغ ۴ میلیارد یورو موافقت نمود. این اقدام اما نگرانی رقبای جهانی روسیه در غرب و بویژه پیمان آتلانتیک شمالی - ناتو - را به دنبال داشت. چرا که روشن بود تعهدات ناشی از این وام، از جمله شامل همکاری های نظامی یکی از کشورهای عضو این پیمان با روسیه، خواهد بود. از سوی دیگر، با وجود بحران کنونی، دولت آمریکا قادر به هیچ گونه کمکی نبود و نمی توانست سرکردگی رقابت جهانی با روسیه را در دست گیرد. در این شرایط بود که "صندوق بین المللی پول"، در نقش نماینده غیر رسمی دولت آمریکا و با هدف دور نگه داشتن روسیه از منطقه نفوذ این قدرت جهانی، وارد صحنه شده و مذاکره با مقامات دولت ایسلند را آغاز نمود. پس از چندین دور مذاکره، سرانجام در روزهای آغازین ماه آبان خبر حصول توافق پیرامون پرداخت وامی به میزان ۶/۶ میلیارد یورو به دولت ایسلند اعلام شد. در همین خبر آمده بود که "صندوق بین المللی پول" تنها پرداخت حدود یک میلیارد یورو از این مبلغ را به عهده گرفته و بقیه این مبلغ از سوی کشورهای شمال اروپا و ژاپن پرداخت خواهد شد. اکنون تمام سرمایه داران در انتظار نتایج نجات بخش تزریق میلیارد ها یورو به بازار مالی ایسلند نشسته اند.

با خاتمه دوران جنگ سرد، دولت ایسلند، همچون شمار دیگری از کشورهای جهان، در راهی اقتصاد تا کنون دولتی خود را به روی سرمایه های جهانی گشود. آخرین سال های دهه ۱۹۹۰ میلادی، شاهد روند شتاب گیر خصوصی سازی ها در این کشور بود. در مدت کوتاهی میلیونها دلار وام از بانک های آمریکا روانه ایسلند شد تا صرف خرید بانک ها و موسسات تولیدی این کشور شود. همانگونه که لنین در نوشته خود تحت عنوان "امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه داری" به روشنی تشریح نموده است، در اینجا هم شیوه "مشارکتی" سرمایه گذاری ها، ابزار تامین اقتدار نوکیسه گانی شد که با میلیاردها دلار سرمایه قرضی و با بند و بست، دهها بانک و موسسه تولیدی را تحت سلطه خود درآوردند. به این ترتیب، این "نوابغ" عرصه تقلبات مالی در مدت کوتاهی تمام شریان حیات اقتصادی این کشور را در چنگ خود گرفته و ثروتی افسانه ای به جیب زدند.

در این سال ها، روسای بانک ها و مدیران شرکت های سرمایه گذاری، میلیونها دلار حقوق و مزایای افسانه ای به جیب زدند و در سایه تسلط انحصارات در دوران فعلی اقتصادی جهان سرمایه داری، به "قهرمانانی" بدل شدند که باید با مدیریت و برنامه ریزی، ثروت و رفاه را برای توده های مردم به ارمغان می آوردند. ضعف و محدودیت سرمایه گذاری در موسسات تولیدی ایسلند موجب شد که سهم سرمایه سوداگر در اقتصاد این کشور بیش از پیش افزایش یابد تا جائیکه در روزهای پیش از ورشکستگی بانک های ایسلند، مجموع بدهی این بانک ها بالغ بر ۱۲ برابر کل تولید ناخالص ملی این کشور

بود. منطقه نفوذ بانک های ایسلند اما به مرزهای این کشور محدود نشده و در تمام کشورهای اروپایی، بویژه بخش شمالی آن، این بانک ها صد ها شعبه دایر کرده و میلیونها یورو سپرده کارگران و زحمتکشان در صندوق های بازنشستگی را با وعده سود سهام بالا، به صندوق های خود سرازیر کردند. از سوی دیگر تسلط سیاستهای نئولیبرالی در تمام کشورهای جهان، هر گونه کنترل سرمایه گذاری خارجی را تحت پوشش شعار "آزادی گردش سرمایه" به حداقل رسانده و دست دلالان بورس را در غارت و چپاول کاملا باز گذارده بود. علاوه بر این اغلب دولت های اروپایی، برای پر کردن بیشتر جیب "بورس بازان"، با وضع عوارض مالیاتی به سیرده های ثابت، صاحبان این سرمایه های "سرگردان"، را وادار نمود تا سپرده خود را به صندوق این بانک ها سرازیر نمایند. این امر بهویژه زمینه ساز بروز اختلافات شدید میان دولت انگلستان و ایسلند بود که در روزهای اخیر شاهد آن بودیم. دامنه این اختلافات تا به آن حد بود که دولت انگلستان، در وحشت از اعتراض عمومی و برای حفظ سپرده های هزاران نفر، با توسل به قانون "مبارزه با تروریسم" تمام سرمایه های بانک های ایسلند در انگلستان را توقیف نمود. اما این که چگونه کشور کوچکی نظیر ایسلند توانست این نقش را در بازار مالی یکرشته از کشورهای شمالی قاره اروپا ایفاء نماید، بی تردید ریشه در نقش سرمایه مالی در تقسیم واقعی جهان دارد. به این اعتبار باید گفت که ایسلند طعمه سرمایه های سوداگری شد که در جستجوی راهی برای نفوذ در بازارهای کشورهای شمال اروپا بود. این کشور زیربنای سیاسی و فرهنگی مورد نیاز صاحبان سرمایه های مالی را در اختیار داشت. به همین جهت هم در مدت کوتاهی میلیونها دلار وام راهی بانک های ایسلند شد تا صرف سرمایه گذاری در دهها موسسه عظیم دیگر کشورهای جهان شود. به رغم تمام روزهای "طلانی" بورس بازان، اکنون اقتصاد ایسلند یکسر به ورطه نابودی و ورشکستگی کشیده شده است. سرمایه داران دیگر هیچ بهانه ای ندارند. آنها در ایسلند، اگر نگوئیم هیچ، اما با کمترین مقاومت روبرو بودند. آنها سیاست های نئولیبرالی خود را تمام و کمال به مرحله اجرا گذاشتند، "خدائی" بازار را بر همه چیز حاکم کردند و هر گونه مانعی در مقابل آن را از سر راه برداشتند. اما نتیجه چه شد؟ با اخبار و تصاویری که این روزها به سراسر جهان مخابره می شود، دیگر نیازی به توضیح نیست. "بهشت آسمانی" سرمایه داران، برای باری دیگر، تنها "جهنم زمینی" انسان های ستم دیده و رنج کشیده از آب درآمد. هزاران نفر در آستانه اخراج و بیکاری قرار گرفته اند و بار بحران و ورشکستگی اقتصاد بازم بر دوش توده های مردم قرار گرفت. تجربه ایسلند بار دیگر به روشنی نشان داد که سرمایه داری دوران گندیدگی خود را می گذراند و قادر به حل تناقضات ذاتی خود نیست. تنها راه نجات نظم سرمایه از شر این تناقضات، نابودی کل مناسبات سرمایه داری است. طبقه کارگر، با گشاده دستی، آماده است که این "خدمت" را در حق سرمایه انجام دهد.

جنبش دانشجویی، و ماه‌هایی که پیش رو دارد

آذربایجان، پیش زمینه‌های سیاست ارباب دانشجویان در آغاز سال تحصیلی جدید بوده است. احضار ۵۰ دانشجوی دختر دانشگاه شیراز به کمیته‌های انضباطی، نمونه بارزی از این سیاست است.

پیشبرد این سیاست، ناشی از نگرانی رژیم، از اوضاع بحرانی حاکم بر جامعه است که می‌تواند موجب اعتلاء جنبش دانشجویی، به ویژه رشد گرایش چپ و رادیکال آن گردد.

به رغم سیاست تهدید و ارباب، که رژیم آن را در صدر برنامه‌های خود گذاشته، به نظر می‌رسد جمهوری اسلامی ترجیح می‌دهد فعلاً از رو در روی مستقیم با مجموعه جنبش دانشجویی پرهیز کند. لذا، می‌بینیم با وجود اینکه واکنش تهدید آمیز دانشجویان نسبت به حضور احمدی نژاد در مراسم افتتاحیه دانشگاه، اگر چه نسبت به سال گذشته از شدت کمتری برخوردار بود، اما احمدی نژاد با لغو برنامه‌ی سخنرانی خود و عدم حضور در دانشگاه، ترجیح داد حتی الامکان از رو در روی مستقیم با دانشجویان معترض پرهیز کند. چرا که مجموع شرایط حاکم بر جمهوری اسلامی و به طور اخص موقعیت احمدی نژاد، دولت را بر آن داشته تا به جای فرود آوردن شمشیر، تا حد ممکن آنرا در هوا به گردش در آورد. با این امید که شاید بتواند با عواقب کمتری، گسترش اعتراضات دانشجویی را مهار و از رو در روی مستقیم این جنبش با کل نظام، ممانعت به عمل آورد.

واقعیت آن است که از میان جنبش‌های اجتماعی و نیز در ذهنیت توده‌ها، جنبش دانشجویی از جایگاه بالایی برخوردار است. این خود ویژگی جنبش دانشجویی، ریشه در مبارزات آزادی خواهانه و عدالت جویانه دانشجویان علیه حکومت‌های استبدادی دو نظام سلطنتی و جمهوری اسلامی داشته و دارد. از طرف دیگر، باید اذعان کرد که با توجه به شرایط سیاسی - اجتماعی ایران، جنبش دانشجویی همواره بر روی توده‌های زحمتکش و نسل جوان جامعه، تأثیرات غیر قابل انکاری برجای گذاشته است. از این رو شاهد آن بوده‌ایم که هم رژیم گذشته و هم جمهوری اسلامی، بخش زیادی از توان امنیتی و انرژی خود را برای مهار و سرکوب این جنبش هزینه کرده‌اند.

هم اکنون جمهوری اسلامی نگران تحولات آتی درون جامعه است. نابسامانی اقتصادی، روز بروز در حال افزایش است. طبق آخرین آمار بانک مرکزی، تورم اقتصادی به سی درصد رسیده است. تازه این در شرایطی است که آمار بانک مرکزی هرگز بیانگر تورم واقعی کشور نبوده و نیست. وضعیت معیشتی توده‌های

زحمتکش، به مرحله غیر قابل تحمل رسیده است. اعتراضات و اعتصابات کارگری اگر چه هنوز پراکنده، اما همچنان در حال گسترش هستند. فشار جامعه جهانی حول مسئله اتمی رژیم نیز به جای خود باقی است.

مضافاً اینکه با نزدیک شدن دهمین دوره‌ی انتخابات ریاست جمهوری، چالش میان جناح‌های رژیم نیز، عملاً عمق بیشتری یافته و قدر مسلم در ماه‌های آینده با نزدیک تر شدن انتخابات، این چالش باز هم بیشتر و بیشتر خواهد شد.

مجموعه شرایط حاکم بر جمهوری اسلامی، به ویژه درگیری‌های انتخاباتی که از هم اکنون میان باندهای مختلف رژیم آغاز شده است، طبیعتاً بیش از هر جایی در درون دانشگاه‌های کشور انعکاس خواهد یافت.

بنابر این دانشگاه‌های کشور در ماه‌های آینده، شرایط ویژه‌ای را پیش رو خواهند داشت.

پیش از هر چیز، ۱۶ آذر - روز دانشجو - در حال نزدیک شدن است. با اتفاقاتی که سال گذشته همزمان با برگزاری مراسم روز دانشجو در دانشگاه‌های کشور به ویژه در دانشگاه تهران رخ داد، طبیعتاً ۱۶ آذر امسال از حساسیت بیشتری نسبت به سال‌های قبل برخوردار خواهد بود. خود ویژگی این شرایط، هم برای رژیم و هم برای جنبش دانشجویی به ویژه گرایش چپ و سوسیالیستی آن، از اهمیت خاصی برخوردار است.

رژیم هم اینک تلاش خود را برای کنترل اوضاع آغاز کرده است. همه فشارهایی که هم اکنون بر دانشگاه‌های اعمال می‌شود، قبل از هر چیز باید در راستای ممانعت از برگزاری گسترده مراسم روز دانشجو در دانشگاه‌های مختلف کشور ارزیابی گردد.

در گام نخست، رژیم بیشترین نیروی خود را به کار خواهد گرفت تا جلوی برگزاری مراسم‌های بزرگداشت روز دانشجو را بگیرد. که طبیعتاً چنین امری اگر نگوییم غیر ممکن، لاف‌ها به راحتی میسر نخواهد بود. بنابر این، می‌ماند برگزاری محدود مراسم‌های روز دانشجو، آنهم در ابعاد کوچکتر و بعضاً کنترل شده، که می‌تواند هدف بعدی و غایت مطلوب رژیم باشد. اگر دولت جمهوری اسلامی بتواند تا همین حد هم سیاستش را عملی کند، طبیعتاً آن را به عنوان یک پیروزی به حساب خود خواهد نوشت.

اما در این میان، موقعیت سخت رژیم و صد البته دولت احمدی نژاد، دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری است که به سرعت در حال نزدیک شدن است. تا انتخابات ریاست جمهوری رژیم فقط هشت ماه باقی مانده است. و این زمان زیادی نیست. از هم اکنون همه باندهای درون حاکمیت، کثمتکش بر سر این مسئله را آغاز کرده‌اند. احمدی نژاد و گروه‌های طرفدار وی هم اکنون بدترین شرایط ممکن را در درون مجموعه هیئت حاکمه دارند. در چنین وضعیتی تهاجم عربان و عنان گسیخته به فضای دانشگاه‌های کشور، موقعیت احمدی نژاد را از این هم که هست، بدتر خواهد کرد. و این نکته‌ای است که جنبش دانشجویی باید آن را مد نظر داشته باشد.

اگر کلیت جنبش دانشجویی و به ویژه گرایش چپ و سوسیالیستی آن قادر گردد یک ارزیابی درست و واقعی از موقعیت خود و شرایط کنونی جامعه داشته باشد، به یقین موفق خواهد بود سیاست‌های سرکوبگرانه رژیم را عقیم سازد.

لذا، با وجود این همه سرکوب و اربابی که هم اکنون بر جامعه و دانشگاه‌های کشور اعمال می‌گردد، می‌توان گفت، تکیه بر سیاست سرکوبگرانه، نه تنها برای دولت جمهوری اسلامی سودی نداشته باشد، بلکه با توجه به شرایط حاکم بر رژیم و رشد تضادهای درونی آن، چه بسا منجر به این گردد که کل فضای جامعه و به طریق اولی، فضای دانشگاه‌های کشور هرچه بیشتر به سمت سیاسی تر شدن سوق داده شود. که در این صورت زمینه‌های بیشتری برای تحرک و گسترش اعتراضات دانشجویی فراهم خواهد شد.

طبیعتاً با تجارب ارزنده‌ای که جنبش دانشجویی و به خصوص گرایش چپ، رادیکال و سوسیالیستی آن در این سال‌ها کسب کرده، انتظار می‌رود که این جنبش بتواند از شرایط موجود به نفع خود سود برده و قدم‌های محکم‌تری را در طرح خواست‌ها و سازماندهی کلیت توده‌های دانشجویی بردارد.

لذا باید گفت، چشم انداز وقوع چنین تحولاتی، از هم اکنون رژیم را به تکاپوی بیشتر و داشته‌ها با استفاده از سیاست تهدید و ارباب، و گسترش آن در کل فضای دانشگاه‌های کشور، از اعتراضات دانشجویی در ماه‌های آینده به ویژه در برپایی مراسم‌های روز دانشجو جلو گیری به عمل آورد.

از جمله شیوه‌های ارباب رژیم، وارد کردن اتهامات گوناگون سیاسی و از جمله اقدام علیه امنیت ملی کشور است که نیروهای امنیتی رژیم، در هر حرکت اعتراضی علیه فعالین جنبش‌های اجتماعی از جمله جنبش دانشجویی به کار می‌گیرند. تا بدین وسیله، توده‌های معترض جنبش‌های اجتماعی را مرعوب و آنگاه با جدایی میان بدنه و فعالین این جنبش‌ها، زمینه‌های سرکوب، زندان و بگیر و ببند عناصر موثر و تأثیر گذار جنبش‌های اجتماعی را فراهم سازد.

با توجه به واقعیت‌های موجود، باید گفت که جنبش دانشجویی و به طور اخص گرایش چپ و سوسیالیستی آن در ماه‌های آینده موقعیت حساس و خطیری را پیش رو دارد. اگر جنبش دانشجویی بتواند با هوشیاری و سازماندهی اکثریت توده‌های دانشجویی، طرح مطالبات عمومی دانشجویان را در دستور کار خود قرار دهد می‌توان انتظار داشت که، این جنبش بتواند سیاست ارباب و عبور از سیاست پرونده سازی و طبیعتاً با غلبه و عبور از سیاست پرونده سازی و اتهام زنی نیروهای اطلاعاتی رژیم، نه تنها گام بزرگی در جهت گسترش و تعمیق مبارزات صنفی - سیاسی جنبش دانشجویی برداشته خواهد شد، بلکه شاهد تأثیر آن بر دیگر جنبش‌های اجتماعی نیز خواهیم بود.

رژیم جمهوری اسلامی را باید با یک اعتصاب عمومی سیاسی و قیام مسلحانه برانداخت

معلمان، برای تحقق مطالباتشان راهی جز مبارزه ندارند

معلمان، به عینه شاهد بوده ایم هر زمان که اعتراضات معلمان اوج گرفته، هر وقت که کانون های صنفی معلمان از همبستگی و شور مبارزاتی بیشتری برخوردار بوده اند، رژیم و نیروهای امنیتی آن، علاوه بر سرکوب عریان، با وعده های تو خالی و انواع ترفندهای فریبکارانه سعی کرده اند در همبستگی و اراده ی مبارزاتی معلمان تزلزل ایجادکنند، پراکندگی را در میانشان دامن بزنند و در نهایت به آنان بباورانند که با مبارزه، پیکار و اقدام به تجمعات اعتراضی قادر به تحقق مطالبات شان نخواهند بود. علاوه بر این، هر زمان هم که دامنه اعتراضات معلمان فروکش می کند، رژیم از شرایط موجود بهره گرفته و آنچنان عرصه را بر آنان تنگ می کند که حداکثرین تحرک و تجمعی از طرف معلمان را نیز بر نمی تابد.

معلمان زحمتکش ایران، اگر چه در سال های اخیر، با وجود فشارهای شکننده و فرسایشی نیروهای اطلاعاتی و امنیتی رژیم، پیگیرانه بر خواست های خود پای فشرده اند، و در این میان با از خود گذشتگی، فداکاری و بعضا تحمل شکنجه و زندان، موفق به سازماندهی تجمعات اعتراضی با شکوهی نیز بوده اند، که نقطه اوج آن را نیز در تجمعات اعتراضی ده ها هزار نفری معلمان در ماه های بهمن و اسفند ۸۵ شاهد بودیم، اما با وجود این، نه تنها اصلی ترین مطالبات آنان تا کنون متحقق نشده است، نه تنها کمترین تغییری در وضعیت سخت زندگی شان حاصل نگردیده است، بلکه در نتیجه سیاست های ارتجاعی رژیم، رشد بی رویه تورم و افزایش سرسام آور قیمت ها، هر روز که می گذرد با وضعیت معیشتی وخیم تری رو به رو هستند.

در ارتباط با عدم پاسخگویی به مطالبات معلمان، جمهوری اسلامی و مسئولان آموزش و پرورش رژیم، همواره با فریبکاری، کسری بودجه را بهانه قرار داده اند و این در حالی است که در همین سال ها، میلیاردها دلار صرف هزینه های نظامی و امنی، کمک به گروه های واپسگرای اسلامی در عراق، لبنان و فلسطین شده است. علاوه بر این، در همین دو هفته گذشته، شاهد رو شدن پرداخت ده ها میلیون ها تومان از حاصل دسترنج مردم زحمتکش، آنهم در یک رقم، به صورت وام بلاعوض به نمایندگان مجلس ارتجاع بودیم. بنابراین در هر کجا که پای منافع و مخارج خودشان مطرح باشد، بودجه هست. اما وقتی که پای مطالبات کارگر و معلم به میان می آید، بودجه نیست.

سیاست ها و واکنش های رژیم نسبت به خواست های معلمان نشان داده است که معلمان برای تحقق ابتدایی ترین مطالبات شان نیز راهی جز مبارزه و دست زدن به اعتراضات سراسری ندارند. اگر چه با شروع سال تحصیلی جدید، در پاره ای از شهرهای کشور به ویژه در شهرهای کردستان شاهد اعتراضات هر چند محدود معلمان هستیم، اما باید به این واقعیت اذعان کرد که جنبش معلمان هم اکنون در کلیت خود مرحله ای از صبر و انتظار را در پیش گرفته است. با وجود این، شاهد آن هستیم که رژیم، باز هم عرصه را بر معلمان تنگتر کرده است. کمترین تحرک آنان را زیر نظر گرفته، و با تهدید، ارعاب

و بعضا بازداشت فعالین این جنبش، سعی دارد تا از شکل گیری هر گونه اقدام اعتراضی جدید، حنادرابعاد کوچک نیز جلوگیری به عمل آورد.

ممانعت از گردهمایی روز ۴ امهرمعلمان، در برگزاری بزرگداشت روز جهانی معلم در کرمانشاه، جلوگیری از برگزاری مراسم روز جهانی معلم همراه با دستگیری و ضرب و شتم معلمان در تهران، دستگیری ۴ تن از اعضای کانون صنفی معلمان تهران، به اسامی میر اکبر رنیزی، سید محمد آقاسی، ماشینی و صیدی آنها در روزهای پیش از برگزاری مراسم بزرگداشت روز جهانی معلم، دستگیری مرتضی حجاریان، از فعالین کانون صنفی معلمان و رئیس گروه تاریخ آموزش و پرورش منطقه ۳ اصفهان، به آتش کشیدن اتوبوس عبدی، از اعضای فعال کانون صنفی معلمان اسلام شهر، و دستگیری تعداد دیگری از معلمان کشور نمونه هایی از واکنش رژیم و تنگتر کردن عرصه بر معلمان آنها در مهر ماه گذشته بوده است. چرا؟

واقعیت این است که، معلمان زحمتکش ایران، بیش از یک دهه است پیگیر تحقق مطالبات تلنبار شده خود از جمله به اجراء در آمدن لایحه مدیریت خدمات کشوری، یا لایحه "نظام هماهنگ پرداخت" هستند. سال ها ست که خواهان حل مشکل مسکن، امنیت شغلی، اصلاح متون آموزشی، دخالت معلمان در انتخاب مدیران و تصمیمات مربوط به مدارس، آزادی بیان، ایجاد تشکل های صنفی - سیاسی و ده ها مطالبه دیگر خود هستند. جمهوری اسلامی بیش از هر کسی بر این امر واقف است که وضعیت معیشتی اکثریت قریب به اتفاق معلمان، خراب تر از آن است که بتوان آن را کتمان کرد و یا با ارائه آمار دروغین بر آن سرپوش گذاشت.

طبیعتا تا زمانی که معلمان در یک چنین وضعیت معیشتی نا بسامانی بسر می برند، تا زمانی که به کمترین مطالبات بر حق شان پاسخی مطلوب داده نشده است، افت مبارزاتی آنها نیز، همانند آتش زیر خاکستر است. و طبیعتا هر لحظه باید دور تازه ای از خیزش و اعتراضات سراسری و همگانی معلمان را انتظار داشت. از این رو شاهد آن هستیم که با شروع سال تحصیلی جدید، رژیم، بیش از هر زمان دیگری کمترین تحرک معلمان را در نظر گرفته، با شدت هر چه بیشتر در مقابل معلمان ایستاده و نسبت به هر اجتماع آنان هر چند محدود، با واکنش سرکوبگرانه برخورد می کند. و این همه برگرفته از خصلت فوق ارتجاعی رژیم جمهوری اسلامی است. در هفته های اخیر شاهد بودیم که تجار بازار، برای فرار از پرداخت مالیات مستقیم، اعتصاب کرده بودند. رژیم با تعظیم و تکریم با آنها برخورد کرد و به سادگی در مقابل خواست شان، تمکین نمود. اما وقتی که کارگران، دانشجویان، زنان، معلمان و دیگر اقشار زحمتکش جامعه، برای تحقق مطالبات برحق خود اعتراض می کنند، به شدید ترین وجهی سرکوب می شوند. البته روشن است که آنها به گفته خمینی "ستون" و بنا به اظهارات وزیر کشور احمدی نژاد "پاره تن" نظام هستند، اما بحث بر سر این است که کمتر رژیمی در جهان پیدا می شود که در انتظار عموم مردم اینچنین رسوائی اش را جار بزند. اما تردیدی

نیست که توده های مردم ایران با مبارزات خود سرانجام خواست هایشان رامحقق خواهند ساخت. به رغم اینکه جمهوری اسلامی در مقابل اعتراضات توده های زحمتکش ایران، همواره سیاست سرکوب را پیشه کرده است، اما قطعا قادر نخواهد بود با تهدید و ارعاب توده های مردم را به سکوت وادار کرد.

چنانکه به عینه شاهد آن هستیم با همه سرکوب و بگیر و به بندی که جمهوری اسلامی در جامعه به راه انداخته است، جنبش های اجتماعی نه تنها مرعوب سیاست سرکوبگرانه رژیم نگردیده اند، بلکه همچنان برای تحقق خواست ها و مطالبات شان مبارزه می کنند. در این میان اگر افتی هم در مبارزاتشان ایجاد می گردد، فقط لحظه ای است موقت، برای تجدید قوا و سازماندهی مجدد در امر پیشبرد بهتر مبارزه.

معلمان زحمتکش نیز از این قاعده مستثنا نیستند. آنها نیز، همانند کارگران، زنان، دانشجویان، طی سال ها مبارزه و تجربه اندوزی، دریافته اند که برای رهایی از وضعیت اسفباری که در آن بسر می برند، راهی جز مبارزه با جمهوری اسلامی ندارند. مبارزه ای که در نهایت امر به سرنگونی جمهوری اسلامی و استقرار حکومت شورایی، تحقق کلیه مطالبات معلمان، زنان، دانشجویان، کارگران و دیگر اقشار زحمتکش جامعه خواهد انجامید.

از صفحه ۳

پاراک اوپاما، تغییر سیاست خارجی ...

امتی ست، اما پایان مناقشات ایران و آمریکا نیست. این موضوع را هرکسی می داند که فعالیت هسته ای و غنی سازی اورانیوم، تنها بهانه ای بوده است در دست دولت آمریکا برای پیشبرد یک سیاست معین، سیاستی که، منافع استراتژیک آمریکا، آن را در دستور کار دولت بوش قرار داد. نباید این نکته را فراموش ساخت که آمریکا، در هر حال منافع استراتژیکی خود را دنبال می کند، با بهانه فعالیت هسته ای و غنی سازی، یا بدون آن! هر سیاستی که در عرصه مسائل خارجی آمریکا اتخاذ شود باید این منافع را تأمین کند. رئیس جمهور، بوش باشد، مک کین باشد یا اوپاما و دولت در دست جمهوریخواهان باشد یا در دست دمکرات ها، تغییری در این مسأله ایجاد نمی کند که این دولت، در هر حال یک دولت امپریالیستی ست و سیاست های آن نیز مبتنی بر تأمین منافع غارت گرانه امپریالیسم آمریکاست! سیاست خارجی دولت آمریکا ممکن است تغییر کند، اما خصائل امپریالیستی آن، از جمله، جنگ افروزی، توسعه طلبی و تجاوزگری آن تغییر نمی کند. از سوی دیگر، جمهوری اسلامی نیز، از پان اسلامیس، گسترش نفوذ خویش و تقویت ارتجاع گرانی اسلامی در منطقه، دست بر نخواهد داشت. از این روست که با روی کار آمدن اوپاما، دولت های امپریالیستی و ارتجاعی آمریکا و ایران، ممکن است مذاکرات دوجانبه ای را آغاز کنند و پس از یک پروسه گفتگو پیرامون مسائل هسته ای و غنی سازی، به توافقات و یا حتا سازش هایی هم برسند، اما منازعات میان ارتجاع امپریالیستی و ارتجاع اسلامی پایان نخواهند گرفت. این منازعات، تحت پوشش ها و بهانه های دیگری و در اشکال دیگری ادامه خواهند یافت!

جهان سرمایه و ثروت به لرزه درآمده است (۲)

رهنی آمریکا، "فردی مک" و "فینما" نیز در آستانه ورشکستگی قرار گرفتند. دولت آمریکا به منظور جلوگیری از سقوط و ورشکستگی بانک های دیگر، این دو مؤسسه مالی را دولتی کرد. اما بحران سیستم اعتباری عمیق تر از آن بود که با این اقدامات متوقف گردد. روز ۱۵ سپتامبر یکی دیگر از بزرگ ترین مؤسسات مالی آمریکا، "لمان برانرز" ورشکست شد. "مریل لینچ"، بانک دیگری که با بحران رو به رو شده بود، توسط بانک آمریکا بلعیده شد. هم زمان، گروه بین المللی آمریکا، بزرگ ترین مؤسسه بیمه جهان که سرمایه گذاری بانک ها را در معاملات مسکن تضمین می کرد، با بحران رو به رو شد. دولت آمریکا با تزریق ۸۵ میلیارد دلار کنترل آن را نیز به دست گرفت. بین المللی شدن فزاینده عملیات اعتباری، به ویژه در طول ربع قرن اخیر و درگیر شدن همه جانبه بانک ها در بورس بلی جهانی، سریعاً بحران را به کشورهای دیگر جهان و مقدم بر همه، اروپا انتقال داد. مؤسسات بانکی انگلیس که در شبکه پیچیده مناسبات بین المللی سرمایه مالی، نزدیک ترین پیوند را با مؤسسات پولی و اعتباری آمریکا دارند، با بحران و ورشکستگی رو به رو شدند. در انگلیس "لوینز"، بانک اسکاتلند، "هالیفاس" را که سهام آن ۷۰ درصد تنزل کرده بود، بلعید. دولت انگلیس دو بانک "برادفورد" و "بینگلی" را که با ورشکستگی رو به رو شده بودند، دولتی کرد. بحران سیستم بانکی انگلیس نیز همانند آمریکا از چنان عمق و وسعتی برخوردار گردید که دولت این کشور، برای نجات سیستم بانکی و پولی خود از فروپاشی، تعداد بیش تری از بانک های انگلیس را از طریق خرید بخشی از سهام آن ها، تحت کنترل خود درآورد. در آلمان بانک "ای.ک.ب"، و "فدرال ساکسن ال کی" با کمک دولت از ورشکستگی نجات یافتند. "کومرس بانک"، "درسدنر بانک" را که با بحران رو به رو شده بود، پیش از این بلعیده بود. گروه مستغلات "هیپو"، با کمک ۷۰ میلیاردی از ورشکستگی نجات یافت. بانک های هلند نیز با بحران مالی سختی رو به رو شدند. مؤسسه مالی بزرگ "فورتیس" که در آستانه ورشکستگی قرار گرفته بود، توسط هلند دولتی شد و بلژیکی سهم خود را در این مؤسسه مالی به "بی.ان.پ. پاری با"ی فرانسه فروخت. گروه مالی "ای.ان.جی"، بانک دیگر هلند، با تزریق های مالی دولت از ورشکستگی نجات یافت. نظم پولی و اعتباری "ایسلند" به کلی فروپاشید. در این ضمن، ورشکستگی مؤسسات مالی در آمریکا، ادامه یافت. روز ۲۹ سپتامبر صندوق پس انداز وام واشنگتن موجال که بزرگترین مؤسسه پس انداز و وام آمریکا بود و میزان سپرده های آن سر به ۱۹۰ میلیارد دلار می زد، ورشکست شد. بانک "جی پی مورگان چیس" دارایی آن را به مبلغ حدود ۲ میلیارد دلار خرید. دو بانک سرمایه گذاری "گلگمن ساچر" و "مورگان استنالی" نیز ورشکست شدند و تحت کنترل دولت درآمدند. بانک "واکویا"، چهارمین بانک بزرگ آمریکا در آستانه ورشکستگی، توسط "اسپتی گروپ" بلعیده شد. "نظام بانکداری سایه" متشکل از انواع و اقسام صندوق های دلالی، بازار پولی، سرمایه گذاری و وام، اوراق بهادار، تقریباً از هم پاشید. لاقال ۳۰۰۰ از این صندوق های به اصطلاح مقررات زدایی شده، ناپدید شدند. "اکنونمیست"، در یک ارزیابی از ابعاد زیان های بانکی آمریکا نوشت: در حالی که بحران بانکی شرق آسیا و ژاپن در دهه نود، به ترتیب ۴۰۰ و ۶۰۰ میلیارد دلار بود، بحران وام های دست دوم، ۲۰۰۷ آمریکا یک زیان ۱ / ۴ تریلیونی به بار آورده

است. گستره بحران مالی و اعتباری جهان سرمایه داری، تمام اروپا، آسیا، استرالیا، و تقریباً تمام جهان را فرا گرفت. دولت های سرمایه داری جهان که با تهدید فروپاشی سیستم اعتباری و پولی جهان رو به رو شده بودند، نخست صدها میلیارد دلار به بازارهای مالی تزریق کردند. سپس این مبلغ را به حدود ۵ تریلیون دلار افزایش دادند. دولت آمریکا طرح نجات ۷۰۰ میلیارد دلاری را برای خرید وام های فاسد، کمک به نجات مؤسسات مالی در آستانه ورشکستگی و تعهدات معوقه این مؤسسات اختصاص داد. جمع میلیگی که دولت آمریکا تاکنون به این امر اختصاص داده است، به ۱ / ۳ تریلیون دلار می رسد. در ۱۹ سپتامبر، ۶ بانک مرکزی مهم جهان مبلغ ۲۵۰ میلیارد دلار در اختیار بازارهای مالی قرار دادند. ژاپن، هند، استرالیا، تنها طی روز ۸۶ میلیارد دلار به سیستم بانکی خود تزریق کردند. اما از آن جایی که این تزریق های پولی تغییری در اوضاع پدید نیآورد، در ۱۳ اکتبر، مهم ترین دولت های اروپایی، معادل ۲ / ۵ تریلیون دلار برای کمک به سیستم بانکی، خرید مؤسسات ورشکسته، و تسهیل معاملات درون بانکی اختصاص دادند. دولت انگلیس نیز، پیش از این جداگانه مبلغ ۴۰۰ میلیارد پوند به برنامه حمایت مالی اش اختصاص داده بود. با اختصاص این منابع پولی کلان که روزمره صرف حمایت مالی از بانک ها و دیگر مؤسسات اعتباری و مالی می گردد و نیز تضمین سپرده های بانکی به درجات مختلف توسط دولت ها، روند ورشکستگی و فروپاشی مؤسسات مالی تا حدودی فروکش کرده است. اما در حالی که مداخله دولت های سرمایه داری تا حدودی در این عرصه به کنترل اوضاع انجامیده است، معجزاً حتا در این عرصه نیز اوضاع، ناپدید و به شدت بحرانی است. چرا که بحران در تولید هر لحظه عمیق تر می شود و همراه با آن، بازار کنترل ناپذیر سرمایه مجازی، مدام تلاش بازدارنده مالی دولت های سرمایه داری را خنثا می کند. در طول ۵ هفته گذشته، بهای سهام و دیگر اوراق بهادار، در سراسر جهان بهمن وار ریزش کرده است. روزی نیست که شاخص های بهای سهام در بورس های جهان سقوط نکنند. روز ۲۹ سپتامبر، شاخص سهام "داوجونز" با چنان سقوطی رو به رو گردید که شدیدترین کاهش در طول عمر یک صد ساله این بازار بورس سنج بود. در این روز، سهام شرکت هایی که در بورس نیویورک معامله شدند، یک تریلیون و دو سیست میلیارد دلار از ارزش خود را از دست دادند. نیویورک تایمز نوشت: در طی ۵ / ۷ ساعت، معاملات بورس ایالات متحده، ۱ تریلیون و ۲۰۰ میلیارد دلار از دست دادند. وضع در تمام بازارهای خرید و فروش سهام و دیگر اوراق بهادار بر همین منوال است. متجاوز از یک ماه است که بهای سهام اغلب مؤسسات مالی، تولیدی و خدماتی در سراسر جهان از آمریکا گرفته تا اروپا، تمام مناطق مهم آسیا و آفریقا، آمریکای لاتین و اقیانوسیه، همه روزه کاهش می یابد. ابعاد کاهش بهای سهام و حتا بی بها شدن بخشی از آن ها به حدی است که در همین مدت کوتاه، حدود ۲۰ تریلیون دلار ارزش خود را از دست داده اند. این نه فقط بازتابی از بحران وخیم مالی جهان سرمایه داری، بلکه مهم تر از آن ژرفای رکود و بحران در تولید را نشان می دهد. واقعیتی که اکنون با آشکار شدن کاهش و یا توقف تولید در بسیاری از کارخانه ها و مؤسسات تولیدی، از جمله کمپانی های بزرگ خودرو سازی، وسایل الکتریکی و الکترونیکی، وسایل خانگی و غیره،

دیگر قابل گمان نیست. حجم مبادلات بازرگانی نیز به شدت در حال کاهش است.

سران و مقامات دولت های سرمایه داری که تا چند روز پیش، بحران سرریز تولید را انکار می کردند و بحران کنونی را صرفاً بحرانی مالی معرفی می کردند، اکنون یکی پس از دیگری از فرو رفتن اقتصاد در رکود سخن می گویند. این رکود که هم اکنون به درجات مختلف، اقتصاد مهم ترین کشورهای سرمایه داری را فرا گرفته است، در نتیجه بین المللی شدن فزاینده تولید و ادغام همه جانبه اقتصاد کشورها در بازار جهانی، همانند بحران مالی، به سرعت به سراسر جهان بسط می یابد.

از همین استناد کوتاه به فلکت هایی که به آن ها اشاره شد، چند ویژگی بحران کنونی تا لحظه حاضر آشکار است:

۱ - بحران کنونی، از نوع بحران هایی که به یک یا چند کشور و یا حتا یک منطقه، محدود می شوند نیست، بلکه بحرانی جهانی است، به وسعتی که هرگز پیش از این در تاریخ تمام موجودیت شیوه تولید سرمایه داری، سابقه نداشته است. این بحران از نمونه بحران هایی است که به قول مارکس تمام تضادهای شیوه تولید سرمایه داری جمعا در آن منفجر شده اند.

۲ - بحرانی مقارن است، یعنی هم زمان در اصلی ترین کشورها و مهم ترین مراکز جهان سرمایه داری رخ داده است.

۳ - از همان آغاز، برخلاف بسیاری از بحران های گذشته، که مؤسسات کوچکتر در هم می کوبیدند، بزرگترین مؤسسات انحصاری مالی جهان راهف قرار داده و تاکنون تعدادی از آن ها را ورشکست کرده است.

۴ - این بحران، وروش را با وارد آوردن ضربه به قلب و مغز بازار جهانی سرمایه که سرمایه داری آمریکاست اعلام کرده است.

اکنون ببینیم چرا و چگونه این بحران در آمریکا آغاز شد.

از یک منظر، بحرانی که در آمریکا سر باز کرد، نتیجه نهایی و فرجام، نئولیبرالیسم و مقررات زدایی بازار است که یک ربع قرن، فجایع بی شماری در سراسر جهان به بار آورد. این سیلیست، شکست خود را نه فقط در بحران های مالی دهه ۹۰ قرن گذشته در آسیا، بلکه در خود آمریکا در سال ۲۰۰۰ با سقوط بهای سهام و بروز یک بحران مالی، به همراه رکود تولید آشکار ساخته بود. طبقه حاکم بر آمریکا که اصلی ترین مبلغ و مروج نئولیبرالیسم و مقررات زدایی بازار جهانی به عنوان راه حلی بر بن بست و بحران اقتصادی مزمن جهان سرمایه داری بود، تلاش نمود با توسل به ابزارهای پولی و اعتباری، میلیتاریسم و توسعه طلبی، بر بحرانی که دامن گیرش شده بود غلبه کند. لذا در سال ۲۰۰۱ به منظور تحریک اقتصادی که تضادهای لاینحل شیوه تولید، آن را به رکود کشانده بودند، ایجاد یک رونق مصنوعی و جنب سرمایه گذاری های خارجی، نرخ بهره ی میان مدت را از ۵ / ۶ درصد به ۱ درصد کاهش داد. اما معضل رکود جهان سرمایه داری و به ویژه آمریکا، نه کمبود سرمایه بلکه وفور آن است. معضل، آن چنان انباشتی از سرمایه است که نرخ سود را به درجهای کاهش داده که منع از بسط سرمایه گذاری های مولد شده است. بنابراین کاهش شدید نرخ بهره فقط می توانست سرمایه را به سویی هدایت کند که امکان بورس بلی در آن به حد اکثر وجود داشته باشد. بازار مسکن از چنین قابلیتی برخوردار بود. سرمایه ها سیل آسا به سوی این بازار روان شدند. در مدتی کوتاه، تا آن حد که سرمایه می توانست صرف تولید مسکن گردد، رونق بخش مسکن و صنایع مرتبط با آن را نیز در پی داشت. اما

جهان سرمایه و ثروت به لرزه درآمده است (۲)

آنچه که بیش از همه رونق گرفت، بورس بازی در بازار مسکن بود. تقاضا برای خرید مسکن و معاملات سبورزانه بر سر آن، چنان افزایش یافت که تا سال ۲۰۰۵ حدوداً ۳۰ درصد بهای مسکن را افزایش داد. بورس‌بازان رنگارنگ برای کسب سود هر چه بیشتر از بازاری که مدام بهای کالای آن در حال افزایش بود، به آن بورس بردند. نظام بانکی و اعتباری رسمی به همراه صندوق‌های مالی متعدد بورس‌بازی، دست در دست یکدیگر، بیش‌ترین سود را در این بازار عاید خود ساختند. مبادله وام میان بانک‌ها، گرفتن و دادن وام و از طریق آن بهره به جیب زدن، زد و بند بانک‌ها و مؤسسات بزرگ بیمه با بنگاه‌های دلای پلین دست از همه نوع، به اوج رسید. این رونق مصنوعی، مشوق اعطای هر چه بیشتر وام‌های رهنی گردید. اکنون دیگر، احتیاط‌های پیشین از سوی بانک‌ها کنار گذاشته شده بود. وام رهنی صد در صد بهای مسکن داده می‌شد. برای رونق دادن هر چه بیشتر به بازار معاملات مسکن، مردمی هم که پیش از این تقاضای‌شان برای اخذ وام رهنی رد شده بود، اکنون می‌توانستند از صندوق‌های وام و سرمایه‌گذاری که اعتبارات دست دوم یا پرخطر را به افراد بدون تضمین‌های محکم می‌دادند، وام دریافت کنند. از آن جایی که اغلب این اعتبارات به ویژه وام‌های رهنی دست دوم موسوم به subprime و نیز نوع میانی ALT-A می‌توانستند با نکول رو به رو شوند، مؤسسات اعتباری برای خلاص کردن خود از شر خطرات احتمالی، آن‌ها را از طریق یک سیستم پیچیده شیدای و کلابرداری، باز فروش می‌کردند. تمام سیستم مالی آمریکا، از بانک‌ها و بیمه‌های رسمی گرفته تا صندوق‌های معامله پولی، مبادله سهام، وام و سرمایه‌گذاری، در این کلاه‌برداری‌های مالی درگیر بودند. وام‌های مستغلات با ترستی به عنوان اوراق قرضه‌ای که از پشتوانه محکم مستغلات برخوردار اند، بسته‌بندی و نه فقط در آمریکا بلکه در سراسر جهان به فروش رفت. چون این اوراق قرضه درآمد بالایی عاید دارنگان‌شان می‌کرد و ظاهراً با توجه به افزایش توقف نپذیر بهای مسکن، از پشتوانه محکمی برخوردار بودند، حجم بسیار کلانی از آن‌ها در دست مؤسسات مالی، خرید و فروش می‌شد. بهای این اوراق قرضه متجول‌زاد ۲/۵ تریلیون دلار ارزیابی شده است. مؤسسات مالی آمریکا که این اوراق را انتشار می‌دادند، آن‌ها را بخش‌دار خود آمریکا به بانک‌ها و صندوق‌های مالی می‌فروختند و بخش دیگر را به بانک‌ها کشورهای دیگر. بانک‌های اروپایی اصلی‌ترین مشتریان این اوراق قرضه در خارج از آمریکا بودند. حدود یک تریلیون دلار از سراسر جهان فقط در بازار وام‌های رهنی دست دوم سرمایه‌گذاری شده بود. اما رونق مصنوعی مبتنی بر بورس‌بازی در بازار مسکن آمریکا، سرانجام بالخت کردن میلیون‌ها تن از زحمتکشان آمریکایی و انفجار تضادهای شیوه تولید به پایان رسید.

از اواخر سال ۲۰۰۵ دیگر روشن شده بود که بازار خرید مسکن اشباع شده است و نمی‌تواند به ارزشی معادل بهای بازاری آن به فروش رود. نرخ بهره بالا رفت و بهای مستغلات کاهش یافت. از آن جایی که نرخ بهره بالا رفت، از تعداد خریداران باز هم کاسته شد. با افزایش نرخ بهره، نکول وام‌های رهنی به سرعت افزایش یافت، چرا که مردم دیگر قادر به بازپرداخت اقساط نبودند. تا سال ۲۰۰۷، حدود ۱/۵ میلیون منزل مسکونی مصادره شد و میلیون‌ها تن دیگر از مردم آمریکا با مشکل پرداخت اقساط وام‌های رهنی رو به رو شدند. خانه‌های مصادره شده توسط مؤسسات

مالی، دیگر بازاری برای فروش نداشت. بهای مستغلات، تا اوایل سال جاری ۲۰ درصد کاهش یافت. توأم با آن درآمد ناشی از بهره اوراق قرضه تنزل پیدا کرد. اوراق قرضه‌ای که با کاهش قابل ملاحظه ارزش رو به رو شده بود، به بازار سرازیر شدند و به سرعت بی‌ارزش شدند. مؤسسات بانکی که با انبوهی از اوراق قرضه بی‌ارزش و وام‌های نکول شده رو به رو گردیدند، از انجام تعهدات مالی خود، از جمله به مؤسسات مالی بزرگ‌تر بزممانند. بدهکاری کلان آن‌ها در آن حد بود که مؤسسات مالی نیز نتوانستند زیان آن‌ها را پوشش دهند. در این میان چون در نتیجه درگیری شدن تمام مؤسسات اعتباری داخلی و بین‌المللی در بورس‌بازی بازار مسکن، مشخص نبود که کدام بانک‌ها چه مقدار از وام‌های فاسد را در اختیار دارد و میزان بدهکاری آنها در چه حد است، به توقف اعتبارات کوتاه مدت میان بانک‌ها منجر گردید. از آن جایی که در یک سیستم اعتباری بین‌المللی شده دوران سلطه سرمایه مالی، نه فقط مجموعه مؤسسات یک کشور، بلکه تمام جهان زنجیروار به یکدیگر متصل و مرتبط اند، کافیست که یکی از اصلی‌ترین حلقه‌های این زنجیر بگسلد، تا تمام سیستم را با فروپاشی رو به رو سازد. عملاً نیز چنین شد. بانک‌ها یکی پس از دیگری با بحران و ورشکستگی رو به رو شدند. بیمه‌هایی که دارایی این مؤسسات را تضمین کرده بودند، آن‌ها نیز به سر نوشت بانک‌ها دچار شدند. صدها میلیارد دلاری که در این مؤسسات سپرده و با سرمایه‌گذاری شده بود، بر باد رفت. در این میان رقابت گروه‌های مالی انحصاری که هر یک در پی بلعین یکدیگر هستند، تشدید گردید و این نیز به فروپاشی بیش‌تر مؤسسات منجر گردید. بانک مرکزی انگلیس ضررهای ناشی از بحران مالی جهانی برای سرمایه‌گذاران و بانک‌ها را تا این لحظه ۲ تریلیون و ۸۰۰ میلیارد دلار تخمین زده است. صندوق بین‌المللی پول نیز ارزیابی کرده است که تا سال ۲۰۰۹، بانک‌ها مبلغ ۱۰ تریلیون دلار از دارایی خود را از دست می‌دهند.

اگر آن چه که تاکنون در بررسی و تحلیل بحران گفته شد، در همین سطح باقی بماند، محنود، ناقص و گمراه‌کننده است. چرا که تا این جا بحث بر سر سیاستی بود که شکست قطعی خود را نه فقط در آمریکا، بلکه در سراسر جهان با انفجاری مهیب اعلام کرد. سیاستی که امروزه دیگر مدافعی ندارد. بالعکس ورشکستگی چنان آشکار است که گاه مدافعین و پیش‌برندگان لیبروزی آن، امروز خود را مخالف جدی آن معرفی می‌کنند. لذا تعجب‌آور نیست که وزیر اقتصاد آلمان هم بگوید: "این نگاه رایج در آمریکا که بازاریاب به کنترل و مقررات ندارد، باعث و بانی بحران اخیر بوده است."

تحلیلی که بحران اقتصادی کنونی جهان سرمایه‌داری را نتیجه یک سیاست می‌داند، یا آن را به این سطح محدود می‌کند و متأسفانه در میان گروهی از چپ‌ها نیز همین نگرش حاکم است، بر علل واقعی بحران کنونی، بن‌بست و تضادهای لاینحل نظم موجود و پوسیدگی بی‌انتهای آن سرپوش می‌گذارد.

این بحران، نشانه جدال بر سر این مسئله نیست که بازار باید مقررات و ضوابط داشته باشد، یا این که مقررات‌زدایی شده باشد. شیوه تولید سرمایه‌داری باید با دخالت دولت کار کند، یا این که خودش، تنظیمگر خود باشد. تجربه عملی نیز نشان داده‌است که این مسائل نه پاسخی به بحران اند و نه راه حلی بر تضادهای و معضلات جهان سرمایه‌داری، بحران، اساس بازار را زیر سؤال برده است. بحران نشانه چیز دیگری جز این نیست که متع، مناسب است سرمایه‌داری است که باید برچیده شود. لذا ضروریست که بررسی و تحلیل

بحران از این سطح فراتر رود.

اگر به دو نکته‌ای که در بحث پیش گفته آمد، بیش‌تر توجه کنیم و از طریق آن‌ها بحران را پیگیری نماییم، علت و ماهیت بحران کنونی و راه حل آن نه فقط در آمریکا بلکه در تمام جهان سرمایه‌داری بهتر، شناخته خواهد شد.

دیدیم که طبقه حاکم آمریکا تلاش نمود به زور وام و اعتبارات بانکی بر رکود و بحران غلبه کند و در نهایت نیز همین اعتبارات، بحرانی عمیق‌تر و گسترده‌تر را پدید آوردند. برای پی بردن به این مسئله که چرا نظام بانکی و اعتبارات در شرایط کنونی به جای آن که بتواند اهرم گسترش تولید و لافل تخفیف موقت تضادهای باز تولید باشد، خود به عامل تشدید کننده بحران و فروپاشی نظام شده است، باید نقش آن را در جریان حرکت سرمایه و در مراحل رشد و تکامل آن مورد بررسی قرار داد.

نظام اعتبارات بانکی در طول حیات نظام سرمایه‌داری دو نقش متضاد را در جریان تحول آن بازی کرده است. در دوران رقابت آزاد، یکی از اهرم‌های مهم رشد و توسعه سرمایه‌داری و غلبه موقت بر تضادهای آن بود، معضلاً در همان حال که ایفای این نقش را بر عهده داشت، از آن رو که راه را بر توسعه تولید و تحول نیروهای مولد می‌گشود و این خود با سرشت متناقض سرمایه، مناسبات توزیعی شیوه تولید برخورد و اصطکاک پیدا می‌کرد، تضادهای و بحران‌های شیوه تولید را تشدید می‌کرد. اما از هنگامی که نظام سرمایه‌داری به مرحله انحصار گام نهاد و مناسبات تولید شدیداً به سدی در مقابل رشد نیروهای مولد تبدیل گردید و شیوه تولید با بن‌بست غیر قابل عبوری رو به رو گردید، نظام اعتباری سرمایه‌داری نیز خصایص به کلی ارتجاعي به خود گرفت. بر نیروی تخریبی آن افزوده شد و نقش مهمی در تشدید هر چه بیش‌تر تضادهای و بحران‌ها بر عهده گرفت.

نقش بانک‌ها در دوره رقابت آزاد، به ویژه در مرحله‌ای که هنوز شیوه تولید سرمایه‌داری خصلتی کاملاً مترقی داشت، این بود که به عنوان یک واسطه ساده در تخصیص اعتبارات عمل کنند. سرمایه پولی فعال را به سرمایه فعال تبدیل کنند، یعنی آن را به شکل وام در اختیار سرمایه‌داران فعال قرار دهند. تدریجاً این اعتبارات اشکال متنوع‌تری به خود گرفت، از تنزیل سفته‌ها، تا وثیقه‌های کالایی، گرو گرفتن وسایل قیمتی و مستغلات برای اعطای وام، سهام و اوراق قرضه و غیره.

در آن دوران، یکی از نقش‌های مهم اعتبار سرعت بخشیدن به روند بازتولید، از طریق تسریع مراحل مختلف استحاله کالا و سرمایه بود. به قول مارکس، اعتبارات باعث می‌شد که بازگشت‌های پولی از وابستگی زمان واقعی بازگشت رها گردد. یعنی پیش از آن که ارزش کالا به پول تبدیل گردد، استحاله انجام گرفته بود، منتها این استحاله‌ای بود که در آن بازگشتی که مبتنی بر اعتبارات بود، جای بازگشت واقعی را می‌گرفت. از این رو، اعتبار مشوق رونق و تسریع روند بازتولید و انباشت بود نظام بانکی و اعتباری در همان حال به عنوان عامل مهمی در شکل‌گیری بازار جهانی، رشد و گسترش نیروهای مولد، و توسعه مناسبات تولید سرمایه‌داری به شیوه تولید خدمت کرد. اما از آن جایی که تسهیلات نظام اعتباری باعث می‌شد تا عملیات خرید و فروش بیش از حد از یکدیگر جدا نگه داشته شوند، تضادهای شیوه تولید را بیش از پیش تشدید می‌کرد و لذا برقراری وحدت درونی مجدد این دو، که بالاخره می‌بایست برقرار گردد، همراه با بحران‌هایی مدام حادتر انجام می‌گرفت. با این وجود، اعتبار، در شرایطی که شیوه تولید سرمایه‌داری، هنوز

دوران شکوفایی خود را از سر می‌گیرند، به بسط و توسعه نیروهای تولیدی یاری می‌رساند، خود به عملی برای غلبه بر بحران، از سرگیری روند گسسته بازتولید و تسریع روند انباشت و تمرکز سرمایه‌ها تبدیل می‌شد. گر چه این خود، مجدداً به تشدید تضادها و بحران‌های شدیدتر سرریز تولید می‌انجامید.

مارکس در بررسی و تحلیل این جوانب متضاد نقش سیستم اعتباری می‌نویسد:

"اگر سیستم اعتباری به مثابه محور عمده‌ی اضافه تولید و افراط در سودبازی تجاری درمی‌آید، فقط از آن جهت است که روند بازتولید که بنا بر سرشت خود قابل انعطاف است، در این جا تا انتها حد خود قهراً به پیش رانده می‌شود، و در واقع بدان سبب این زیاده‌روی انجام می‌گیرد که جزیی از سرمایه اجتماعی به وسیله کسانی به کار برده می‌شود که مالک آن نیستند و لذا کاملاً به نحو دیگری غیر از روش مالک خصوصی عمل می‌کنند که اگر خود دست‌انترکار باشد با احتیاط حدود سرمایه‌اش را می‌سنجد. از این جا چنین برمی‌آید که باروری سرمایه آن گاه که بر پایه خصلت متناقض تولید سرمایه‌داری قرار گرفته است، گسترش واقعاً آزاد را فقط تا نقطه‌ی معینی مجاز می‌سازد و لذا در واقع مانع و سد ذاتی در برابر تولید تشکیل می‌دهد که پیوسته به وسیله سیستم اعتباری شکسته می‌شود. بنا بر این سیستم اعتباری، تکامل نیروی بارآور و تشکیل بازار جهانی را تسریع می‌کند. عواملی که بی‌های مادی شکل جدید تولید را می‌ریزند و راندن آن‌ها تا درجه معینی از تکامل، وظیفه تاریخی شیوه تولید سرمایه‌داری است.

"در عین حال، اعتبار، انفجارات قهری این تضاد - بحران‌ها - و از این رو عنصر از هم پاشیدگی شیوه تولید کهنه را تسریع می‌کند." (جمله داخل گیومه، جاقفلگی در ترجمه فارسی است که از متن انگلیسی برگردانده شد.)

خصلت دو جانبه سیستم اعتباری در این است که از سوی سیستم مزبور موتور پیشرفت تولید سرمایه‌داری، ممتول شدن از راه بهره‌کشی از کار غیر، تبدیل آن به ناب‌ترین و عظیم‌ترین سودبازی و شیدای و محدود ساختن هر لحظه بیش‌تر تعداد اقلیتی است که ثروت اجتماعی را غارت می‌کنند ولی از سوی دیگر تشکیل دهنده‌ی شکل‌گذاری است به سوی یک شیوه تولید نوین. این دو جنبگی است که به مدافعان عمده اعتبار از لایه گرفته تا ایزاک پیر، به نحو مطبوعی خصلت مختلط‌شید و پیامبر می‌بخشد.^۱

با پیشرفت سرمایه‌داری، مدام بر نقش بانک‌ها و اعتبارات افزوده می‌گردد، مقادیر کلان‌تری از سرمایه پولی در دست بانک‌ها متمرکز می‌گردد و این مزاد سرمایه پولی که نمی‌تواند به دور تولید بیافشد، در بورس‌بازی به جریان می‌افتد. با تکامل بیش‌تر سیستم اعتباری و تمرکز هر چه بیش‌تر بازارهای پولی، داد و ستد اوراق بهادار افزایش پیدا می‌کند. بورس‌بازی تدریجاً به حرفه اصلی بانکداران تبدیل می‌شود. بخش بزرگی از سرمایه بانک‌ها به سرمایه مجازی تبدیل می‌گردد و معامله بر سر اوراق بهادار، به یکی از مهم‌ترین منابع مهم درآمد بانک‌ها و تمرکز ثروت در دست آن‌ها تبدیل می‌گردد.

بانک‌داران نه فقط خود در این بازارهای خرید و فروش سهام و اوراق قرضه نقش مهمی بر عهده می‌گیرند، بلکه خود مشوق و تکثیرکننده جمعیتی بورس‌باز می‌گردند.

مارکس در همین ارتباط می‌نویسد: "با رشد ثروت مادی، طبقه پول - سرمایه‌داران رشد می‌کنند. از سوی تعدادو ثروت سرمایه‌داران بیکاره [یعنی] رانت‌خواران افزایش می‌یابد و از سوی دیگر، پیشرفت نظام

اعتباری، ارتقا می‌یابد و تعداد بانکداران، وام‌دهندگان پول، سرمایه‌داران مالی و غیره را افزایش می‌دهد. با توسعه پول - سرمایه موجود، چنان که پیش از این نشان داده شد، بر حجم اوراق بهره‌آور، اوراق قرضه دولتی، سهام و غیره افزوده می‌گردد. اما در همان حال تقاضا برای پول - سرمایه نیز افزایش پیدا می‌کند. بُنکدارانی که با این اوراق بورس‌بازی می‌کنند، نقش مهمی در بازار پول ایفا می‌کنند.... با پیشرفت نظام اعتبار، بازارهای پولی متمرکز بزرگی از نمونه لندن پدیدار می‌گردند که هم زمان، مراکز عمده تجارت این اوراق بهادارند. بانک‌داران مقادیر کلانی از پول - سرمایه عوم را در اختیار این جمعیت دلالان نفرت آور قرار می‌دهند و بدین ترتیب این جوجه قماربازان تکثیر می‌شوند."^۲

این روند با رشد و گسترش وسیع شرکت‌های سهامی و به ویژه پیدایش انحصارات از اواخر قرن نوزدهم سرعت می‌گیرد. سرمایه مجازی پیوسته رشد می‌کند و به حجم بزرگی از سرمایه‌ی بانکی تبدیل می‌گردد. به همان میزان که انباشت و تمرکز در صنایع رشد می‌کند و مؤسسات انحصاری صنعتی شکل می‌گیرند، تمرکز در بانک‌ها نیز رخ می‌دهد. مقادیر بسیار کلانی از سرمایه پولی در دست تعداد هر چه محدودتری از بانک‌ها متمرکز می‌شود و کنترل آن‌ها بر مؤسسات تولیدی از طریق مقادیر کلانی سهام افزایش می‌یابد. از این رو، به قول لنین "به تدریج که معاملات بانکی توسعه می‌پذیرد و در دست عده قلیلی از مؤسسات تمرکز می‌یابد، بانک‌ها نیز نقش ساده میجایی‌گری را رها کرده به صاحبان انحصارات پر قدرتی مبدل می‌شوند که تقریباً تمام سرمایه پولی جمع سرمایه‌داران و کارفرمایان کوچک و نیز قسمت اعظمی از وسایل تولید و منابع مواد خام در یک کشور و در یک سلسله از کشورها در اختیار آنان قرار می‌گیرد."^۳

بانک‌هایی که به چنین مؤسسات پر قدرت پولی و مالی تبدیل شده‌اند، از طریق اعتبارات، نفوذ و کنترل بیش‌تری بر مؤسسات صنعتی به دست می‌آورند، سهام بزرگ‌تری از این مؤسسات را در اختیار می‌گیرند و سرانجام با سرمایه صنعتی جوش می‌خورند و ادغام می‌شوند و شکل جدیدی از سرمایه، سرمایه مالی را پدید می‌آورند. صاحبان این سرمایه مالی، به گروه کوچکی اشراف مالی تبدیل می‌شوند که بدون این که نقشی در تولید داشته باشند، با در دست داشتن مجموعه‌های بزرگ سهام مهم‌ترین مؤسسات تولیدی و مالی، بزرگ‌ترین بخش ثروت جامعه را در دست می‌گیرند و با تکیه بر درآمدی که ناشی از در اختیار داشتن حجم کلانی از سرمایه مجازی، رانت‌خواری و قماربازی در بازار سهام است، به زندگی انگلوار خود ادامه می‌دهند.

این تبدیل شدن طبقه سرمایه‌دار، به یک طبقه زائد تاریخی، بیان روشنی از این واقعیت است که نظام سرمایه‌داری دوران‌اش سپری شده و بلید جای خود را به نظامی عالی‌تر بسپارد. بحران‌های نیمه اول قرن بیستم که طغیان‌های عظیم نیروهای مولد، علیه مناسبات سرمایه‌داری بودند، نشان دادند که این نیروها بیش از آن تکامل یافته‌اند که مناسبات تولید سرمایه‌داری هم چنان بتواند سدی بر سر راه پیشرفت آن‌ها باشد. دو راه بیش‌تر وجود نداشت، یا انقلاب اجتماعی، الغای مالکیت خصوصی و برافکنان تضاد میان خصلت اجتماعی تولید و تملک خصوصی سرمایه‌داری، یا ویرانی نیروهای تولیدی بورژوازی با جنگ‌های ویران‌گر و فاشیسم، راه انهدام نیروهای تولید را در پیش گرفت. تا بتواند لاقلاً به مدت د و دهه، امکان تنفسی به دست آورد. تضاد حل نشده باقی ماند و

بحران‌های حاد دو باره با بحران 1974-1975 سر رسیدند. تلاش‌های بورژوازی در ربع آخر قرن بیستم برای مهار اوضاع با بحران‌های پی در پی جدیدی از آخرین دهه قرن بیستم همراه گردید که اکنون ادامه آن را در بحران جهانی کنونی می‌بینیم که از آمریکا آغاز گردید و به سراسر جهان بسط یافت. معضل بورژوازی از آن روست که نظام با بن بست رو به روست. این بن بست هم از آن روست که سرمایه در روند تکاملی‌اش، خود مانعی بزرگ بر سر راه خویش پدید آورده است. در پی کسب سود هر چه بیش‌تر، انباشت فزون‌تر، نیروهای مولده را چنان رشد داده که اکنون خود به سدی بر سر راه انباشت تبدیل شده‌اند.

علت روشن است. رشد و تکامل تکنیک، افزایش باروری کار، به رغم افزایش کلان حجم سود، نرخ سود را چنان کاهش داده که به مانعی بر سر راه انباشت و سرمایه مولد تبدیل شده است. سرمایه‌های مزاد که نمی‌توانند به سرمایه مولد تبدیل شوند، در ابعاد کلانی در بانک‌ها متمرکز شده و در بازارهای سهام در دست سلاطین مالی می‌چرخد. بانک‌ها که زمانی کارشان تسهیل گردش تولید، از طریق جمع‌آوری پول‌های غیر فعال و قرار دادن آن‌ها در اختیار سرمایه‌دار فعال بود، اکنون به ابزاری در دست سلاطین مالی، برای خرید و فروش وام، خرید و فروش انواع و اقسام اوراق بهادار، صدور سرمایه پولی، رباخواری صرف، بدهکار کردن توده‌های وسیع مردم و به جیب زدن بهره‌های پی در پی، از طریق وام‌های مصرفی رنگارنگ، کارت‌های اعتباری و خلاصه مطلب به جیب زدن همه ساله صدها میلیارد دلار از طریق سرمایه‌های موهوم، تبدیل شده‌اند. بانک‌ها اکنون به بزرگ‌ترین قمارخانه‌های جهان سرمایه‌داری تبدیل شده‌اند. با این توضیحات روشن است چرا بحران سال ۲۰۰۰ در آمریکا می‌بایستی به یک بحران بزرگ تر بیانجامد، چرا نرخ بهره یک درصدی فقط می‌توانست در آن جایی به جریان بیافتد که بورس‌بازی را رونق بیش‌تری بخشد، چرا وقتی که امروز به ترازنامه ورشکستگی بانک‌ها نگاه می‌کنیم، به چیز دیگری جز ضرر و زیان قماربازی آن‌ها در بورس‌بازی، خرید و فروش سهام، اوراق قرضه اعتباراتی که به قماربازان بازار سهام داده شده، خرید و فروش وام در درون خوششان به قصد به دست آوردن بهره، و سرانجام اوراقی که بی‌بها شده‌اند و وام‌هایی که دیگر امکان بازگشت آن‌ها وجود ندارد، برخورد نمی‌کنیم. با این اوصاف مفهوم است که چرا وزیر خزانه‌داری آمریکا امروز دست یاری به سوی چین، این کارگاه قرون وسطایی استثمار کارگران دراز می‌کند و از چین می‌خواهد که جهان سرمایه‌داری را نجات دهد. او به زبان بی‌زبانی راز بن بست نظام سرمایه‌داری را برملا می‌کند. چین می‌تواند نرخ سود بالایی برای سرمایه‌های آمریکایی تأمین کند و معضل انباشت سرمایه را لاقلاً برای آمریکا حل کند. اما معضل، اکنون دیگر معضل آمریکا به تنهایی نیست. این معضل تمام جهان سرمایه‌داریست، معضل بن بست تام و تمام شیوه تولید است و راه حل‌هایی که می‌توان برای آن متصور شد، در چارچوب وضع موجود نمی‌گنجند. این نکته‌ای است که اکنون باید با بررسی نظریه مارکس پیرامون بحران و بن بست شیوه تولید سرمایه‌داری به آن پرداخت.

(ادامه دارد)

- ۱ - کاپیتال، جلد سوم، مارکس. ترجمه ایرج اسکندری
- ۲ - کاپیتال، جلد سوم، مارکس
- ۳ - امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه‌داری، لنین.

برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت) نامه‌های خود را به یکی از آدرس‌های زیر ارسال نمایید.

K. A. R
Postfach 160531
60068 Frankfurt
Germany
آلمان

I. S. F
P. B. 398
1500 Copenhagen V
Denmark
دانمارک

Sepehri
Postfach 410
4410 Liestal
Switzerland
سوئیس

Postbus 23135
1100 DP
Amsterdam Z.O
Holland
هلند

K.Z
P.O.BOX 2488
Vancouver B.C
V6B 3W7 Canada
کانادا

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس‌های سازمان ارسال کنید.

I. W. A
6932641 Postbank
HOLLAND

شماره‌های فکس سازمان فدائیان (اقلیت)

۰۰۴۴۸۴۵۲۸۰۲۱۶۶
۰۰۴۴۸۷۰۱۳۸۲۵۷۲
۰۰۴۴۸۷۰۱۶۸۸۲۷۱

نشانی ما بر روی اینترنت:

<http://www.fadaian-minority.org>

پست الکترونیکی E-Mail:

info@fadaian-minority.org

شماره پیامگیر سازمان فدائیان (اقلیت):

۰۰۳۱ ۶۴۹۹۵۳۴۲۳

ای میل تماس با نشریه کار:

kar@fadaian-minority.org

KAR

Organization Of Fedaian (Minority)
No 536 October 2008

جهان سرمایه و ثروت به لرزه درآمده است (۲)

مارکس در مقاله "تجارت و مالیه بریتانیا" که پیش از این به آن اشاره کردیم، می‌گوید:
"در تلاش برای آشکار کردن قوانینی که بر بحران‌های بازار جهانی حاکم‌اند، باید نه فقط خصلت انواری آن‌ها، بلکه زمان دقیق دوره‌ای را که در آن رخ می‌دهند، در نظر گرفت. علاوه بر این نباید اجازه داد که ویژگی‌های مختص هر بحران تجاری جدید بر جوانب مشترک آن‌ها سایه افکند."

لذا برای درک بحران اقتصادی کنونی جهان سرمایه داری و ویژگی آن، مقدمتاً ضروری‌ست که مختصراً سیر رویدادها را به ویژه در چند هفته اخیر مرور کنیم. از اوایل سال ۲۰۰۷ که نخستین نشانه‌های بروز بحران، در پی اشباع بازار مسکن در آمریکا آشکار گردید، مؤسسات مالی وابسته به نظام موسوم به "بانکداری سایه" و مهم‌ترین آن‌ها صندوق‌های بورس‌بازی سهام و سرمایه‌گذاری Hedge Funds، با بحران و فروپاشی مالی روبرو شدند. پی‌آمد آن، سقوط بزرگ‌ترین بانک سرمایه‌گذاری آمریکا، "بیراستینرز" بود. این بانک که در ماه مارس ۲۰۰۸ در آستانه ورشکستگی قرار گرفته بود با ضمانت ۲۹ میلیارد دلاری بانک مرکزی آمریکا ظاهر ا نجات یافت، اما به بهای بلعیده شدن آن توسط بانک "جی پی مورگان چیس" در ازای یک میلیارد دلار. سپس دو غول

در این نکته جای تردید نیست که هر بحرانی ویژگی‌های خاص خود را داراست. این ویژگی‌ها محصول مجموع شرایط دوره وقوع هر بحرانی هستند. بحران‌هایی که در قرن ۱۹ در دوران سرمایه‌داری رقابت آزاد رخ دادند، ویژگی‌های مختص آن مرحله از تکامل سرمایه‌داری را بر پیشانی داشتند، متمایز از بحران‌های مرحله سلطه انحصار و سرمایه مالی در تکامل سرمایه داری. بحران‌های دوران انحصار و سلطه سرمایه مالی در قرن بیستم، یعنی در مرحله‌ای که حدت تضادهای شیوه تولید به نهایت خود رسیده است، با ویژگی‌های مختص این مرحله مشخص می‌شوند. با این همه حتا بحران‌های متعدد هر یک از این دو مرحله تکامل سرمایه‌داری نیز ویژگی‌های خود را داشته‌اند. بحران‌های نیمه اول قرن بیستم، با بحران‌های پس از جنگ جهانی دوم، به لحاظ ویژگی‌هایشان تفاوت داشته و ایضاً بحران ۷۵ - ۱۹۷۴ با بحران ۸۳ - ۱۹۸۰ و بحران‌های دهه ۹۰. لذا بدیهی‌ست که بحران کنونی جهان سرمایه‌داری نیز ویژگی‌هایی متمایز از بحران‌های گذشته داشته باشد. این همه اما، نقای این مسئله نیست که بحران‌های اقتصادی نظام سرمایه‌داری از همان آغاز تا به امروز مختصتاً عمومی و جوانب مشترک خود را حفظ کرده و این را در تمام بحران‌های انواری جامعه سرمایه‌داری نشان داده‌اند.

در صفحه ۷



برنامه‌های رادیو دمکراسی شورایی در روزهای یکشنبه، سه شنبه، پنجشنبه و جمعه هر هفته پخش می‌شود.

پخش این برنامه‌ها هر روز از ساعت ۸ / ۳۰ شب به وقت ایران خواهد بود. تکرار آن در ساعت ۲۳ همان شب و نیز ۷ صبح و ۱۲ ظهر روز بعد می‌باشد. در روزهای شنبه، دوشنبه و چهارشنبه برنامه‌های روزهای قبل پخش خواهد شد.

هم زمان می‌توانید از طریق:

سایت رادیو دمکراسی شورایی www.radioshora.org

برنامه‌های رادیو را دریافت کنید

برای دریافت برنامه‌های رادیو دمکراسی شورایی از مشخصات زیر استفاده کنید:

نام:	Radioshora
ماهواره:	Hotbird 6
زاویه آنتن:	۱۳ درجه شرقی
فرکانس پخش:	۱۱۲۰۰ مگا هرتز
پولاریزاسیون:	عمودی
FEC	۵ / ۶
Symbol rate	۲۷۵۰۰

مشخصات پخش ماهواره‌ای برنامه‌های رادیو دمکراسی شورایی را به خاطر بسپارید و به دیگران نیز بگویید.

شماره پیامگیر صدای دمکراسی شورایی:
۰۰۳۳۹۵۴۹۱۶۷۸۹

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی